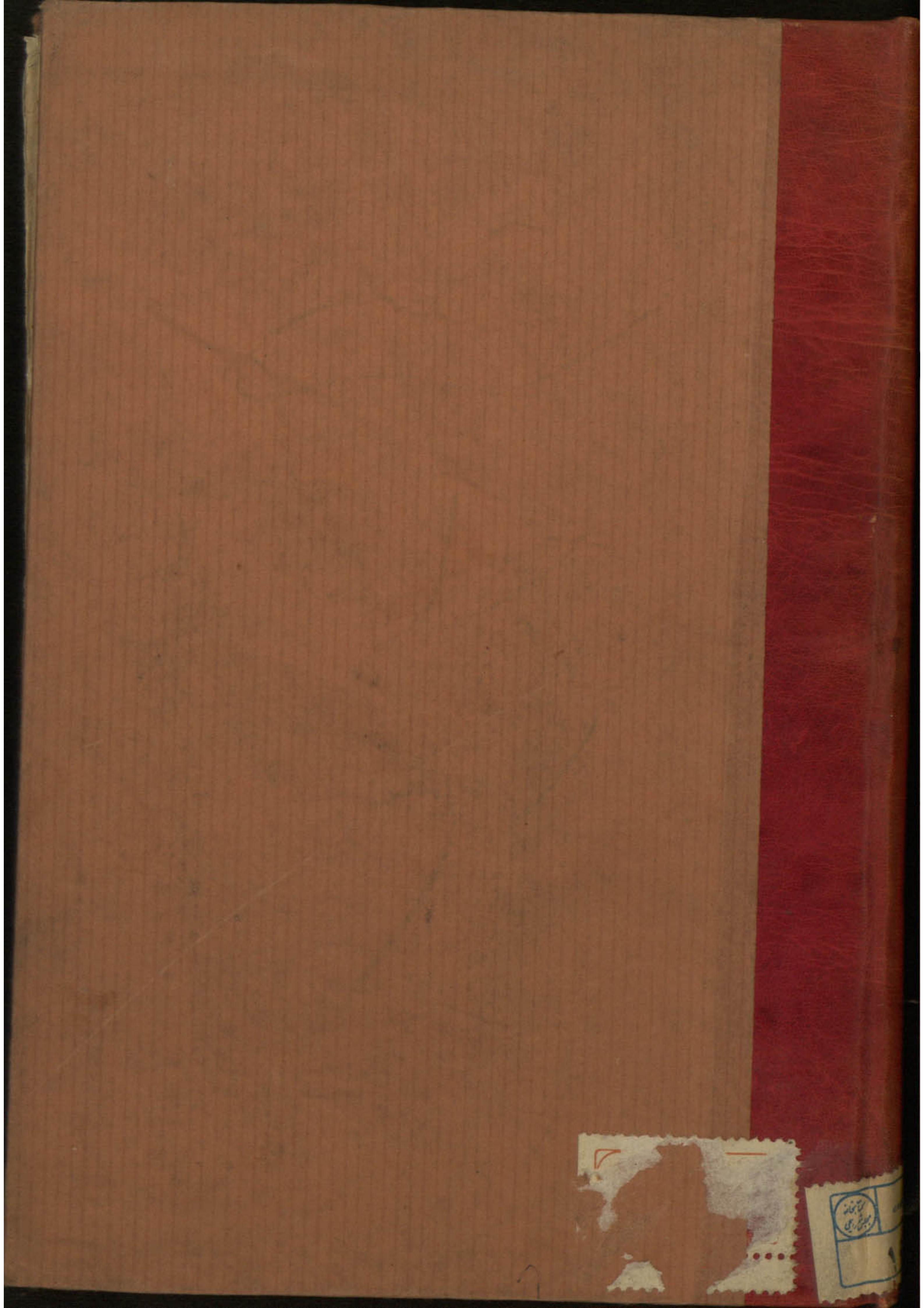
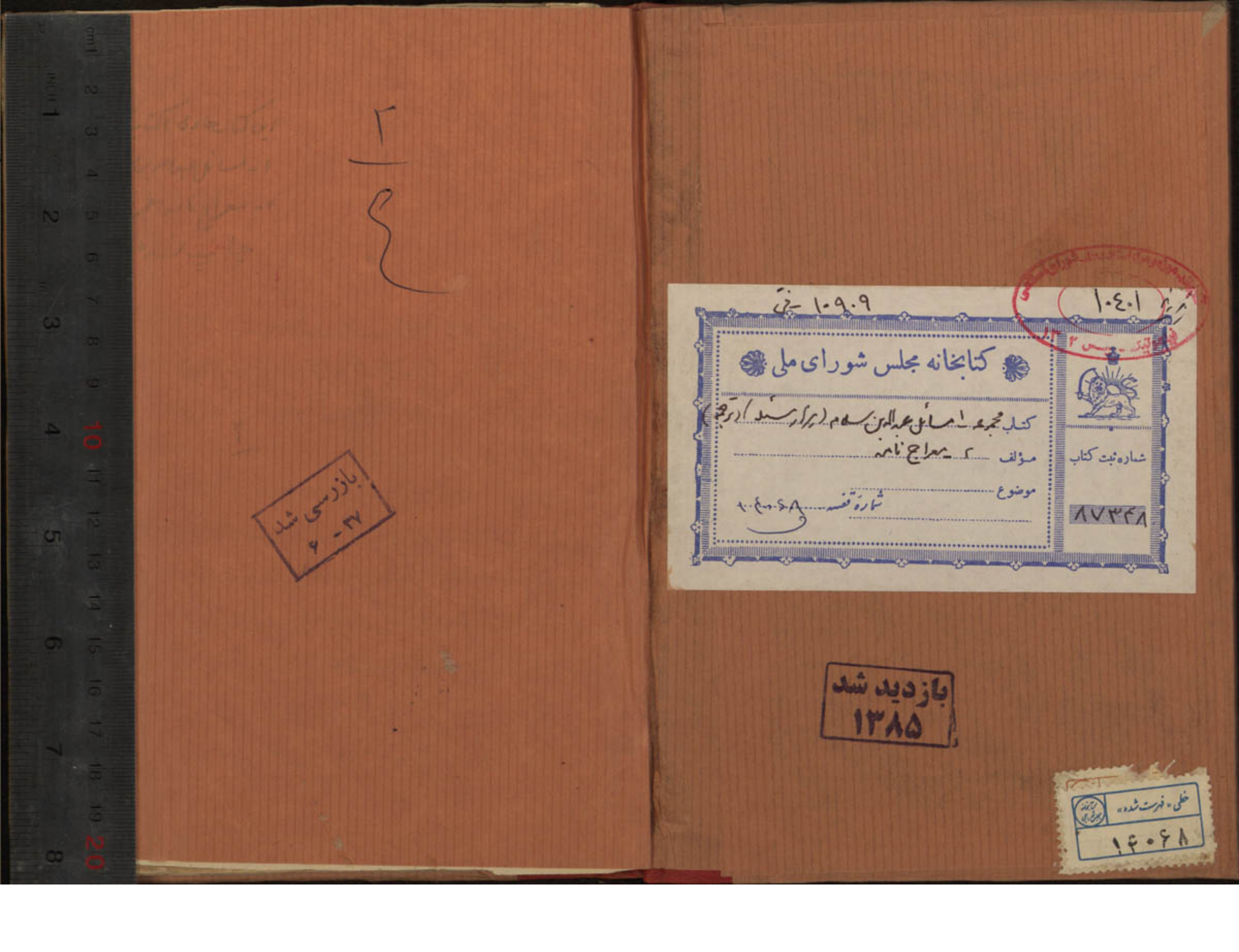
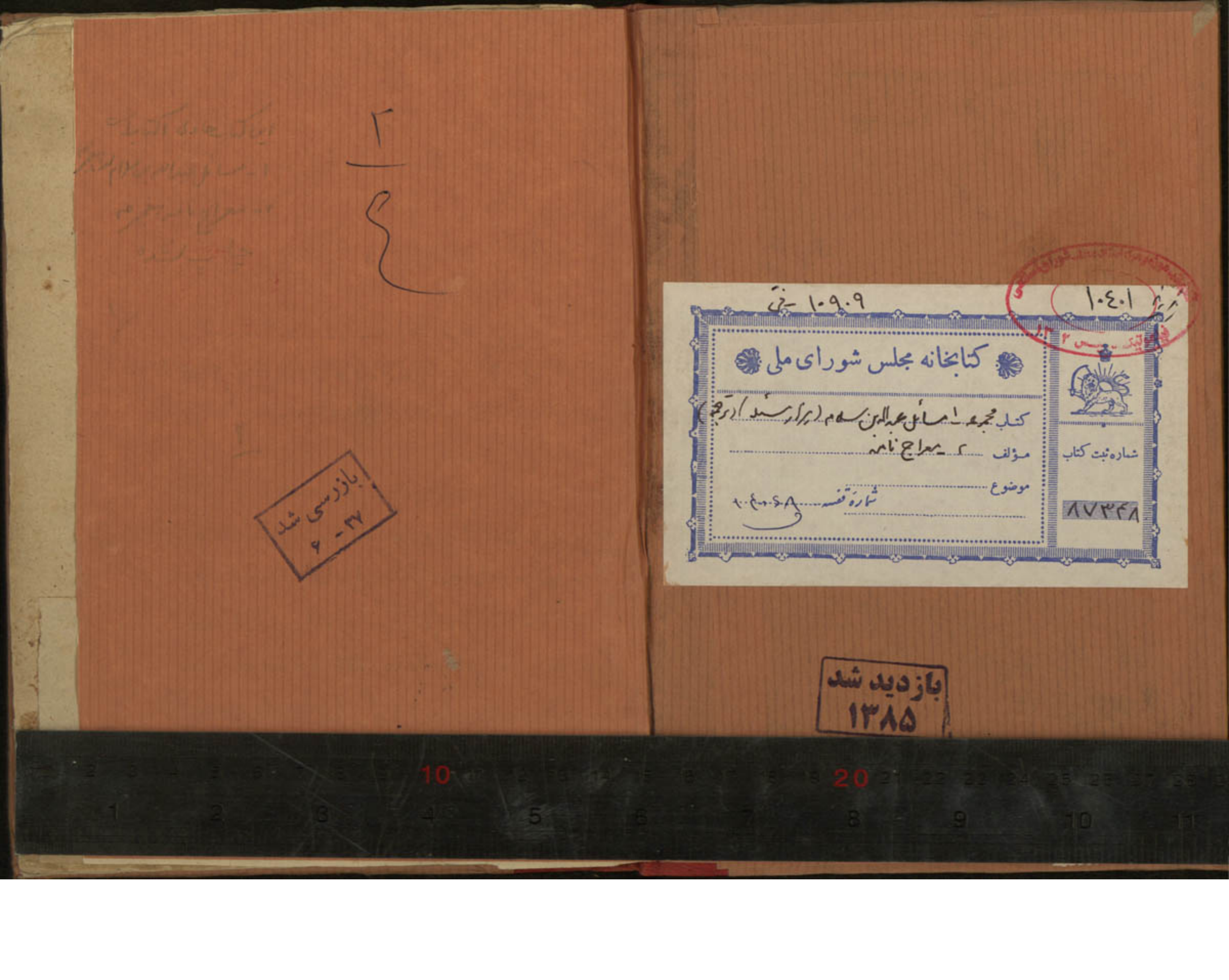




کتابخانه مجلس شورای ملی
شماره ثبت کتاب
۸۷۳۴۸
مؤلف
موضوع
بازدید شد
۱۳۸۵
بازرسی شد



بازرسی شد
۳۷ - ۶
کتابخانه مجلس شورای ملی
شماره ثبت کتاب
۸۷۳۴۸
کتاب
مؤلف
موضوع
شماره قفسه
۱۰۹۰۹
۱۰۴۰۱
بازدید شد
۱۳۸۵

این کتاب حاوی ۲ کتاب است

۱- مسائل عبدالله بن سلام از پیغمبر ص

۲- معراج نامه پیغمبر ص

چاپ نشده

٧

٢

کتاب
مسائل عبد الله بن
سلام



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین وبعد این رساله است
که فرستاد پیغمبر ص بسوی جهودیهای خیبر جهودیهای خیبر بردند نزد عبد
الله بن سلام و گفتند این کتاب محمد است بسوی تو پس بخوان بر ما
پس خواند بر آنها و گفت چه میخواهید از این کلمات به تحقیق میبینم در این
نشانها و علامت که یافتم در تورات که این محمد نبیست که البشارة دادیم باو
موسی بن عمران را پس گفتند بر ما رخ میکنید کتاب ما را و حرام میکنید بر ما
آنچه را که حلال بود بر ما در دینش پس گفت ابن سلام که ای قوم اختیار
میکنید الدنیا را بر آخرت و عذاب را بر مغفرة پس گفتند یا ابن سلام
اگر بود محمد بر دین ما هر آینه بهتر بود برای ما از این پس گفت من میروم بسوی او
و سؤال میکنیم از او از چیزهائی از تورات پس اگر جواب داد مرا داخل میشوم در دینش

یعنی داخل میشوم در دین او

بدو ایمان

بدو ایمان باید آورد زیرا که هر که این مسئلها را جواب بگوید
همه فرشتگان آسمان و زمین دیوان و پریان جمع هیچکس با او
حجت بو نیاورند جهودان چون این سخن بشنیدند همه گفتند
تو بزرگوارتری هر چه که تو فرمائی پس عبد الله هزار مسئله از سه
کتاب برگزیده برداشت روی بمدینه نهاد با هفتصد کس از
جهودان پس جبرئیل از حضرت رب العالمین آمد و گفت یا ر
سول الله عبد الله از شما هزار مسئله خواهد پرسید که از تورات
و انجیل و زبور گزیده است تا او را جواب دهی پیغمبر در عجب
تفکر فرو بوده جبرئیل گفت یا رسول الله چرا تفکر شدی چون
ایشان بخدمت شما آیند و از شما مسئله خواهند پرسند
من بیایم بفرمان خدای تعالی و هرچه از شما بپرسند من جواب
خواهم داد پس عبد الله شروع کرد بسؤال کردن از پیغمبر ص و پیغمبر
یک یک جواب آنها را بطور وافی میداد با دلیلهای او و او را
قانع میکردند و او هم قبول میکرد و سؤال دیگری مینمود حضرت ص
فرمود تو کیستی گفت من عبد الله بن سلام هستم و او و من از رسول بنی



پا حضرت مرا معلوم نیست رسول گفت که ترا از آن خوانده ایم که
تو مرد فاضل هستی و این سه کتاب نیک میدانی اول باید که ایمان
آوری و گواهی دهی که خدا یکست و من محمدم و رسول خدایم بر حقم
عبدالله گفت یا رسول من با هفتصد مرد جهود بخدمت شما
آمدم و هزار مسئله از کتابهای برگزیده ام و از تو خواهم پرسید
اگر مسئلههای مرا جواب گویی چنانکه ما خوانده ایم با جمله جهودان با خود
آورده ام همگی مسلمان شویم پس جبرئیل و میکائیل و اسرافیل
درآمدند و هر سه سلام کردند و بنشستند پس اسرافیل
از لوح محفوظ بمیکائیل و جبرئیل و حضرت محمد المصطفی صلعم و
خبر رسانیدند پس رسول صلعم گفت یا عبدالله این مسئلهها که
تو از من خواهی پرسید پس از تیر بحث است یا از حقیقت عبدالله
گفت این مسئلها که از تو خواهم پرسید همه را از تورات و
انجیل و زبور که انتخاب کرده ام پس پیغمبر صلعم فرمود بنشین یا ابن
سلام و سوال کن از هر چه خواهی و اگر میخواهی خبر دهم ترا از چیزها آنکه
میخواهی سوال کنی او را از من پس گفت خبر ده مرا ای محمد پس بیاور مرا
تا زیاد کنم در تو یقین پس گفت پیغمبر صلعم آمده ای تا سوالی یعنی سوال کنی از من از

پس

پس عبدالله آغاز کرد گفت که یا محمد اول مسئله که تو خواهم آنست
دیگر مرا خبر ده که تو پیغمبری یا رسولی آنحضرت فرمود که من
هم پیغمبرم و هم رسولم از قول خدای تعالی وَمِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ
وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا
وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا عبدالله گفت راست گفتی
یا محمد دیگر مرا خبر ده که خدای تعم با تو سخن برابر میگوید یا نه پیغمبر صلعم
گفت که بنده را طاقت آن نبود که سخن بمشافهه گوید الا که وحی
فرستد بنزدیک باز پس حجاب ندا شنوم عبدالله گفت
راست گفتی یا محمد دیگر مرا خبر ده که جهودان را بدین خویش خواندن
باید خدا تعم گفته است گفت راست گفتی یا محمد دیگر مرا خبر ده که
مسلمان چیست و ایمان چیست و گروش چیست پیغمبر صلعم گفت
مسلمان و ایمان آن بود که گواهی دهی که خدا یکست بی شریک
و بی مثل و بی مانند آنست و رسول اوست و گرویدن
اقرار دادن است بیکانگی خدا تعم و رسالت من که محمدم صلعم
و ولایت علی علیه السلام و فرشتگان او و صلوات الله
پیغمبر گفت هم بمسلمانی و هم بایمان و هم بگروش گفت راست گفتی یا محمد

وبدانچه خواهد بود از مردن وسوال منکر ونکیر در قبر
وبرانگختن از گور وقیامت وبهشت ودوزخ چنانکه
خدایتعالی فرموده است که وَاِنَّ السَّاعَةَ اٰتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا
وَاَنَّ اللّٰهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ عبد الله گفت راست گفتی یا محمد
دیگر مرا خبر ده که دین چند است پیغمبر گفت یکیست وبی همتاست
ودین نیز یکیست گفت راست گفتی یا محمد دیگر مرا خبر ده که
بهشتیان به بهشت بچه چیز روند بمسلمانی یا بکردن
یا بکردار شوند پیغمبر فرمود که گروهی به مومنین وگرویدن
وگروهی بکردار در بهشت روند عبد الله گفت یا حضرت
آنچه گروه باشند که بی کردار در بهشت روند گفت آن
جهودان وترسایان وگبران وبت پرستان باشند که ایمان
آورند وانگه بمیرند پس بی کردار در بهشت روند گفت راست
گفتی یا محمد دیگر مرا خبر ده که این جهودان وترسایان وگبران
که طاعت کنند که نیکی در آن جهان ایشانرا فریاد یا نه خدا
یتعالی آنرا پذیرد یا نه پیغمبر فرمود که خدایتعالی طاعت را بی ایمان

قبول نکند

گروهی بکردار

نیکی ها

قبول نکند وایشان هرچند نیکی کنند که در محل تن ایمان
نیاورند ودوزخی باشند وان کردهای ایشان سود ندارد
گفت راست گفتی یا محمد دیگر مرا خبر ده که خدایتعالی چه کتاب فرستاد
گفت بمن فرقان فرستاد گفت چرا نامش فرقان شد پیغمبر علیه السلام
گفت زیرا که آیه وسوره برابر آمد وکتابهای دیگر یکبار فرستاد بر کو
پیهای وبر کرهی ما نوشته گفت راست گفتی یا محمد دیگر مرا خبر ده
که نخستین چیزی از قرآن فرود آمد پیغمبر گفت اول چیزی
که از قرآن فرود آمد بسم الله بود بعد از این سوره حمد گفت
راست گفتی یا محمد دیگر مرا خبر ده ابجد چیست پیغمبر فرمود
تفسیر الف الله بود ب بسم الله ج جمال الله بود دال دین الله
بود وهَوَّزْ حطّی گناهان بود کَلَمَنْ کلام الله وسَعْفَصْ
خود بخود حساب کند وقَرَشَتْ یعنی قریش بگاه دهد ثَخَذْ
آن بود که خدایتعالی منزه از عیب وبی مثل وبی مانند است
ضَظَغْ یعنی خشم خدایتعالی به کافران است گفت راست
گفتی یا محمد دیگر مرا خبر ده که این چهار چیز کدامست که خدایتعالی کرده

دبنده آزاد کند

چیست

از حمد

کرداند پیغمبر گفت یکی آدم و دیگر حوا بود و دیگر درخت طوبا

وسیم بهشت چهارم من محمد کرداند گفت راست گفتی

یا محمد دیگر مرا خبر ده از آن میوه که درین جهان دو کس خوردند و د

ر آن جهان یک کس خورد و در آن جها مؤمنان کس نخورند گفت

صدق یا محمد دیگر مرا خبر ده که ترا که آگاه میکند گفت میکائیل

ازین چیزها گفت جبرئیل گفت جبرئیل را که آگاه میکند گفت

اسرافیل را که آگاه میکند گفت لوح محفوظ را که آگاه میکند گفت

قلم گفت قلم را که آگاه میکند گفت رب العزت گفت راست گفتی

یا محمد دیگر مرا خبر ده که جبرئیل را فرشماراند یا ماده حضرت نبی

گفت از جمله نرشمارند و خوردن وی تسبیح و تهلیل بود

پیغمبر گفت در میان فرشتگان نه دراز است نه کوتاه او را

هشت گیسو هست و رویش سفید و در میان فرشتگان

رویش روشن است و مویش سیاه بود و او را بیست چهار

هزار پر است و پرهای بزرگش یافته است از یاقوت سرخ

و مروارید و پرهای کوچکش همه از زعفران که اگر پر واز

کند

بود

پیغمبر گفت که خرما هاست که در این جهان مؤمنان دگا فردا هم خورند

کند از مشرق تا بمغرب بگیرد از طاعت کردن پرهنه کرد گفت

راست گفتی یا محمد دیگر مرا خبر ده که یکی دو نیست و دو سه چهار

نیست که پنج و شش هفت نیست هفت که هشت نیست

و هشت که نه نیست و نه که ده نیست و ده که یازده نیست یازده

و دوازده که سیزده نیست و سیزده که چهارده نیست و چهارده که

پانزده نیست و همچنین تا سی و چهل رساند و چهل که پنجاه

نیست و پنجاه که شصت نیست و شصت که هفتاد نیست و هفتا

د که هشتاد که نود نیست و نود که صد نیست پیغمبر گفت و آن یک

خداست و یگانه است و بی همتاست و بی شریک است و او را

نیست زن و فرزند نیست و او یکس نماند و کس باو نماند قوله

تعالی لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ و هم خلق را بمیراند و

خود نمیرد و روزی بخوراند و خود نخورد و هر چیز که بنده کار

آید از نیکی از رضای حقتعالی او آنچه آید بدی از نفس بنده کار است پیغمبر

فرمود یکی خدای عز و جل دوم آدم و حوا سیم لا اله الا الله محمد رسول الله

علی ولی الله چهارم چهار کتاب است پنجم پنج وقت نماز است ششم آن شش

نیست

۸۵

روزاست که خدایتعالی در قرآن مجید یاد کرده است قوله تعالی که آسمان
زمین را در شش روز آفرید آن شش بود که هفت بنود هفتم
هفت آسمان و زمین قوله تعالی هشتم هشت فرشته است که عرش را
برداشته قوله تعالی یَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ اذ نهم
عدد امتها بود که خدایتعالی که موسی را داده بود قوله تعالی آن ده دهم
عیدست که وقت حج که باید کردن بقول خدایتعالی آن یازده برادران
یوسف علیه السلام اند قوله تعالی آن دوازده امامند و هم دوازده
ماهست بلکه سیزده نیست از قول خدایتعالی وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ
عَشَرَ نَقِيبًا آن سیزده ستون مسجد اقصی است که چهارده نیست آن
چهارده قندیلست از نور که در میان عرش او آنچه در عدد چهارده
معصوم و در هر قندیل پانصد ساله راه است پانزده آنست
که بعد از پانزده ماه رمضان المبارک قرآن از آسمان فرود آمد شب
قدر قوله تعالی آن شب است که در آن ماه شعبان قدرست قوله
تعالی آن شانزده فرشته است صف کشیده اند گرد عرش هفده هم
هفده نام خدایتعالی ست که نوشته ست میان بهشت و دوزخ

هجدهم

هجدهم است که هجده حجاب از نور آویخته ست که اگر آن حجابهای
نبودی هرچه هست از عرش تا ثری بایست کشتی از نور عرش خدا
یتعالی و نوزدهم آن نوزده فرشته است که خدایتعالی ایشان را گما
شته است بر دوزخ از قول بستم آنست که زبور بستم ماه رمضان
فرود آمد بداود علیه السلام چنانکه خدایتعالی یاد کرده است
بیست یکم آنست که در بیست یکم رمضان بود مولود سلیمان
بن داود علیهما السلام بیست دوم آنست که در بیست دوم رمضان
بود مولود عیسی پیغمبر علیه السلام بیست و سیم ماه رمضان
که مایده از آسمان فرود آمد برای عیسی علیه السلام بیست
چهارم آن بود که موسی پیغمبر علیه السلام بیست چهار
رساله بود که حق تعالی با وی سخن امر کرد بیست پنجم
رمضان بود که موسی علیه السلام با قوم خویش از دریا
بگذشت و فرعون غرق شد بیست ششم آن بود که در بیست
ششم آن بود که در بیست ششم رمضان بود که تورات موسی را
فرود آمد بیست هفتم آن بود که بیست هفتم رمضان بود

که یونس عم در رسالت مبعوث شده و در شکم ماهی گرفتار بود
بیست هشتم آن بود که بیست هشتم آن بود که بیست اشم رمضان
المبارک که یعقوب بنا کنت بیست و نهم رمضان بود که
حضرت ایدریس در بهشت بردند بحکم خدای لم یزلی سی ام
آن بود که خدا یتعم سی روز وعده کرده بود که حضرت موسی
علیه السلام بکوه طور سینا رفت چهلم آن بود که خدا یتعالی
وعده کرده با موسی ع قوله تعم وَوَاعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً
وَأَتْمَمْنَاهَا بِعَشْرٍ فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً پنجاه
آن بود که خدا یتعم یاد کرده است که یوم کان مقداره خمسین
الف سنة شصت آن بود که حضرت موسی علی نبینا و علیه
السلام بکوه طور سینا هشت رفت جناب اقدس الهی خلق را
بر شصت نوع آفریده است و انواع اول خاک زمین است
هفتاد و آن حضرت موسی هفتاد مرد اختیار کرد با خود
همراه برد بکوه طور سینا قوله تعم وَاخْتَارَ مُوسَىٰ قَوْمَهُ
سَبْعِينَ رَجُلًا هشتاد آن که خدا یتعم شارب الخمر را هشتاد

تا زبانه فرمود

تا زبانه فرموده ست بزنند خدا یتعم فرمود الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي
فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ گفت راست گفتی یا محمد دیگر مرا خبر
ده که آدم را از چه آفرید پیغمبر صعم گفت خدا یتعم حضرت آدم را از
گل آفرید گفت گل را از چه آفرید گفت گل را از کف دریا آفرید
کف را از آب آفرید و آب را از تاریک و تاریک را از نور و نور را از
علامات و علامات را از صورت و صورت را از یاقوت کن و کن
از دو حرف که کاف نون ست آفرید چنانکه در کلام مجید خود فر
موده ست کُن فَيَكُونُ عبدالله گفت راست گفتی یا محمد دیگر مرا خبر ده
که با هر بنده چند فرشته ست پیغمبر صعم فرمود دو فرشته آفرید حق تعم
یکی اعمال حسنات را نویسد دیگر اعمال سیئات را نویسد چنانکه در کلام
مجید فرموده قوله تعالی فرمود عرض کرد صدق یا محمد دیگر مرا
خبر ده جای آن فرشته ها در کجاست و دوات و قلم و مرکب و کاغذ
ایشان چیست جای ایشان چیست ~~جای ایشان چیست~~ جای ایشان
بر ابروی بنده ست و قلم ایشان زبان بنده ست و دوات ایشان
حلقوم بنده ست و نگاه دارند کردارهای بندگان از نیک و بد

تا انکاه خدایتعالی از ایشان خواهد بپرسید پس عرض کرد راست گفتی یا محمد
دیگر مرا خبر ده که لوح محفوظ چیست یا پیغمبر حضرت فرمود که کنا
رش از زبرجد سبز ست ومیانش از مروارید عرض کرد صدق یا محمد
دیگر مرا خبر ده که قلم از چیست پیغمبر ص فرمود که قلم از نور ست درازی قلم
چند ست و پهنایش چند ست و مدادش از چیست پیغمبر ص فرمود درازی
قلم پانصد ساله راه است و پهنایش هشتاد ساله راه است و قلم هشتاد
دندان ست که مداد از میانش وکنارش رزق بندکان خدای آید و بر لوح
نقطه ها پدید آید تا روز قیامت بفرمان خدایتعالی و بر سر عرش پیوسته ست
عرض کرد صدق یا محمد دیگر مرا خبر ده که زیر لوح را ظاهر چیست و باطن چیست طول
عرض آن چند ست وخدای شبانه روز چند مرتبه نظر کند پیغمبر ص
فرمود که ظاهر او از مروارید و باطن او از مروارید سفید ست
وطول و عرض چند راه هست بجز جناب باری هیچ کس نداند و خدای
عز وجل در هر شبانه روز سیصد و شصت مرتبه نظر میکند و آنرا
که خواهد توانکر کرداند و آنرا که خواهد درویش کند و ~~آنرا که خوا~~
~~توانکر کرداند و انکه خواهد درویش کند~~ و آنرا که خواهد عزیز

وآنکس

وآنکس که خواهد مرا دهد عرض کرد صدق یا محمد دیگر مرا خبر ده
که زیر لوح چیست پیغمبر آخر الزمان فرمود که زیر لوح آسمان [illegible] وزیر
او ششم وزیر او پنجم وزیر او چهارم وزیر او سیم وزیر او دویم وزیر
او آسمان دنیاست چنانکه در کلام مجید خود فرموده و یک یک
بقدرت خویش بر جای میدارد عرض کرد راست فرمودی یا محمد
دیگر مرا خبر ده که این آسمان بچه سان آفرید پیغمبر ص خدا گفت که
خدایتعالی آسمانها بنا آفرید مانند کنبد عرض کرد صدق یا محمد
دیگر مرا خبر ده که خدایتعالی این آسمان از چه آفرید پیغمبر ص فرمود
که از دود آفرید چنانکه در کلام مجید یاد میکند دیگر عرض کرد
یا پیغمبر در آسمانها در هست حضرت فرمود هست گفت درها
یش از چه باشد فرمود از زر سرخ باشد وقفلهایش از یاقوت
و کلیدش نام خدایتعالی فادعوه بها عرض کرد صدق یا محمد دیگر
مرا خبر ده که آسمان اول از چیست پیغمبر ص فرمود که آسمان
اول از زمرد سبز ست و آسمان دوم از لاجورد و آسمان چهارم
از زر سرخ و آسمان پنجم از نقره و آسمان ششم از یاقوت [illegible]

آسمان هفتم از جواهر سیاه آفرید یعنی از زمرد عرض کرد صدق یا محمد
دیگر مرا خبر ده که از بالای هر آسمان تا آسمان دیگر چند ساله راه
هست فرمود پانصد ساله راه هست و میان هر آسمان چندان فرشته است که عدد آن جز خدا تعالی کسی دیگر نداند عرض کرد صدق
یا رسول الله دیگر مرا خبر ده که بالای آسمانها چیست پیغمبر فرمود که دریای حیات گفت بالای دریا چیست گفت دریای دیگر
هست که آنرا مقام خوانند گفت بالای آن چیست فرمود که دریای
دیگر هست که آنرا ممات خوانند گفت بالای آن چیست گفت حمد
گفت بالای آن چیست گفت سجود گفت بالای آن چیست گفت رکوع
گفت بالای آن چیست گفت رضا گفت بالای آن چیست گفت
جبروت گفت بالای آن چیست گفت بیت گفت بالای آن
گفت وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ گفت بالای آن چیست گفت وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ گفت بالای آن چیست گفت فِي رَقٍّ مَنْشُورٍ گفت بالای
چیست گفت وَكِتَابٍ مَسْطُورٍ عرض کرد صدق یا محمد دیگر مرا
خبر ده که بالای سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى چیست گفت احرام گفت بالای آن

چیست

چیست گفت کرسی گفت بالای ان چیست گفت عرش گفت بالای
آن چیست گفت هفتاد هزار حجاب است از تاریکی گفت بالای آن
چیست گفت هفتاد هزار حجاب است از برق گفت بالای آن
چیست گفت هفتاد هزار حجاب است از ماه گفت بالای آن چیست
گفت هفتاد هزار حجاب است از رعد گفت بالای آن چیست گفت
هفتاد هزار حجاب است از آب گفت بالای آن چیست گفت هفتاد
هزار چشمه است گفت بالای آن چیست گفت هزار بیابان است
گفت بالای آن چیست گفت هفتاد هزار کوه است گفت بالای آن
چیست گفت هفتاد هزار عالم است از نور گفت بالای آن چیست
گفت هفتاد هزار صفهان فرشتگان است میان هر صف تا صف دیگر
پانصد ساله راه است فرشتگان او دایم لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ
رَسُولُ اللّٰهِ عَلِيًّا وَلِيُّ اللّٰهِ عرض کرد صدق یا محمد دیگر مرا خبر ده
که آفتاب و ماهتاب مؤمنند یا نه فرمود هر دو مؤمنند فرمان
بردارند و هرگز از خدمت پیغمبر را عاجز نباشند بو خدا و رسول
خدا ولی خدا عاصی نکردند گفت چونست روشنائی هر دو برابر

نباشند پیغمبر فرمود که خدای تعالی ایشانرا بیافرید و از همه چیزها
روشن تر بیافرید و حضرت جبرئیل را فرمود که تا پر خویش بر روی ماه
مالید از آن جهة سیاه گردید که اگر آفتاب و ماهتاب هر دو برابر
بودی کسی روز و شب را نشناختی قوله تعالی وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ مُبْصِرَةً
لِتَبْتَغُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ عرض کرد راست فرمودی یا محمد دیگر مرا
خبر ده که شب را شب چرا خوانند و روز را روز چرا خوانند فرمود زیرا
که شب نهفته است و روز آشکار است و بهر آسایش و روز از بهر معیشت
و از برای زندگانی خلایق قوله تعالی وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا وَجَعَلْنَا
النَّهَارَ مَعَاشًا عرض کرد صدق یا محمد دیگر مرا خبر ده که ستارگان از برای
روشنای آسمان هفتم بدان روشن بشود و هر گاه شیاطین بر
آسمان عروج خواهد که یکی از ایشان پند شعاع تیر شهاب
بر جانب از ملعونان تیری میزنند تا قبایل شیاطین بسوزند
و بعضی آویخته است از بهر آسمان این جهان بر گوشه قندیل از
بهر روشنای فرشتگان و بعضی آویخته در هوا ها روشنای
باشند که اگر آن ستارگان نبودی این زمین را سراسر مانند خانه

بود که در

بود که در هاي گرفته و هیچکس دران چیزی نتوانسته دیدن حضرت
حق سبحانه و تعالی را این ستارگان را به زینت آسمان آفرید تا
وقتی شب بیاید این زمین چندان روشنایی باشد که مردم هر
جا خواهند بروند چنانکه در کلام مجید یاد کرد قوله تعالی دیگر عرض
کرد صدق یا محمد دیگر مرا خبر ده چون است که ستارگان گاهی بیشتر نمایان
باشد و گاهی کمتر پیغمبر فرمود در میان آسمان و زمین دریای در پیش
است هر گاه دریای بیشتر لب زند ستارگان کمتر نمایان باشند عرض
کرد صدق یا محمد یا رسول الله دیگر مرا خبر ده که دریا چند است
و میان ماه آسمان چند است پیغمبر فرمود هفت دریا هست
بزرگ و عظیم یکی قوم عاد را هلاک کرد قوله تعالی بِرِيحٍ صَرْصَرٍ
عَاتِيَةٍ دیگر وادیست که دو نخیان را عذاب کند آب دریا از
جای بر انگیزند سیم باد سرد که اگر آن نبودی جهان از تابش آفتاب
همه بسوختی و هلاک میشدی و میان ماه آسمان پانصد سال
راه است عرض کرد صدق یا محمد دیگر مرا خبر ده که آفتاب در کجا
است حضرت فرمود که در چشمه آب گفت آن چشمه در کجا است

گفت در کوه قاف گفت کجاست گفت در کف دست فرشته ایست
که اندرین جهان ایستاده ست تا روز قیامت عرض کرد صدق
یا محمد دیگر مرا خبر ده که ان فرشتگان که عرش بر داشته اند چگونه اند
پیغمبر فرمود که سرهای ایشان زیر عرش ست و پای ایشان زیر
هفتم زمین ست و بزرگی ایشان چندان ست که اگر مرغ قوی پرنده
کرد از گوش چپ آن فرشته تا بگوش راست آن هزار ساله نتوا
ند رسید و آن فرشتگان خدایتعالی هزار گوهی آفرید و بعضی
از یاقوت و گیسوی ایشان از نور ست و بعضی نیمی ز برف
و نیمی از آتش نه آتش برف را زیان کند و نه برف آتش را زیان
کند و بعضی از آب و نیمی از خاک آفریده نه آب خاک را بخورد
نه خاک آب را بخورد عرض کرد صدق یا محمد دیگر مرا خبر ده که آن
فرشتگان عرش را چگونه بر داشته اند حضرت فرمود که ایشان
گردنها زیر عرش نهاده اند و بر جا ایستاده اند و لیکن عرش
خدایتعم بر ایشان هیچ نیست عرش از گردن ایشان سیصد
ساله راه دور ست عرض کرد صدق یا محمد دیگر مرا خبر ده که دنیا را

چرا دنیا

چرا دنیا خوانند و نامش چرا دنیا است پیغمبر فرمود که از آن جهة
دنیا خوانند که دون ست عرض کرد راست فرمودی یا محمد
دیگر مرا خبر ده که قیامت چرا خوانند گفت زیرا که اولین و آخرین از
قبرها بر انگیزانند به پا و بر ایستند بفرمان خدایتعم عرض کرد صدق
یا محمد دیگر مرا خبر ده که از اول آن روز که خدایتعم این جهان را بیا
فرید چه روز بود پیغمبر فرمود که روز یکشنبه بود و روز
جمعه تمام کرد پس درین شش روز جهان را بیافرید و روز
ها را همچنین نام نهاد شنبه را از برای آن نام نهاده اند که
معطل بود عرض کرد راست فرمودی محمد دیگر مرا خبر ده که از فرز
ندی که از پدر سخت تر ست کدام ست گفت از آهن سخت
تر چیست گفت آتش گفت از آتش سخت تر چیست گفت آب
آتش را نرم و بنشاند گفت از آب سخت تر چیست گفت باد
که آب پاره کند و از جای ببرد عرض کرد صدق یا محمد
دیگر مرا خبر ده از مرغ که نه بر آسمان بود نه بر زمین آید فرمود
که آن مرغیست که بزبان تازی انرا جسن خوانند تا ان مرغ

چون تن اسب است وگیسو دارد همچو زنان و پر دارد همچون پر
مرغ بر دم خویش تخم مرغ نهد وچون بچه بدر آید بر پشت خود
نهد و دور هوا میگردد بجناب باری را تسبیح و تهلیل کند عرض کرد
راست گفتی یا محمد **دیگر مرا خبر ده** که آدم را چرا آدم خوانند رسول خدا فرمود
که خدای تعالی آدم را از خاک آفرید وصورت ایشان را مختلف کرد تا در ملکش
فساد واقع نشود عرض کرد راست فرمودی یا محمد **دیگر مرا خبر ده** که خدا تعالی
آدم را آفرید جان در تن آدم از کدام راه در آمد پیغمبر فرمود که از دهانش
بیرون شود گفت از کدام راه جانش قبض روح شود گفت هم دهانش
دلیل آنکه بد شوارے بیرون آید روح بنی آدم مقدس است از آن جهت
عرض کرد صدق یا محمد **دیگر مرا خبر ده** که اول با خدا تعالی آدم و حوا چه شنوبند
حضرت رسول فرمود که اول شنوانیدند که در بهشت نشینید و هرچه
از حضرت جناب باری خواهی بخور که ترا مباح است الا گندم مخورید [که]
بخوری خدای وند واحد القهار بر تو خشم گیرد قوله تعالی وَقُلْنَا
يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا
تَقْرَبَا هَٰذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ عرض کرد صدق یا محمد

دیگر مرا خبر ده

دیگر مرا خبر ده که چون حضرت آدم با مر جناب اقدس الهی تجاوز
تجاوز و نافرمان کرده که او چند دانه گندم بخورد حضرت فرمود که حضرت
آدم علی نبینا وعلیه السلام یکدانه گندم و دو دانه گندم بخورد و گفت
چند خوشه بود اندر درخت گفت سی و هفت دانه گفت هر دانه چه
مقدار بود گفت هر یک چندان تخم مرغ گفت سی و پنج دانه که بماند
چه کرد گفت از بهشت بیرون کرد سفید و بیست پاره کرد حضرت
آدم آن پارها را بکشت بعضے گندم شد مثل جو و ارزن برنج و دانهای
که آدم را بکار آید از همه جو بنها گفت راست گفتی یا محمد **دیگر امرا**
خبر ده که آدم از بهشت بیرون آمد کجا فرود آمد و رسول فرمود که
بر زمین هندوستان پوشش آدم چه بود برگ انجیر از جنت
برداشته بود یکی را ستر عورت کرد و یکی را ایزار کرد یکی را عمامه گفت
حوا کجا افتاد گفت بجده پوشش حوا چه بود گفت موی سرش گفت
هر دو بیکجا رسیدند گفت در کوه عرفات عرض کرد راست فرمودی
یا محمد **دیگر مرا خبر ده** که اول بنا که در جهان نهادند چه بود گفت بیت
المعمور آنجا که امروز کعبه نهادند گفت صدق یا محمد **دیگر مرا خبر ده**

که آدم را از حوا آفرید و حوا را از آدم آفرید حضرت فرمود که آدم را
از حوا آفرید طلاق بدست زنان بودی از آن جهت مردان را بر زنان
قادر کرداند قوله تعالی عرض کرد صدق یا محمد دیگر مرا خبر ده که حوا را
از اندام بیرون آفرید یا از اندام اندرونی گفت اگر از اندام بیرونی
آفریدی زنان روی گشاده رفتند و عرض کرد صدق یا محمد دیگر مرا
خبر ده که حوا را از دست راست آدم علیه السلام آفرید یا از دست چپ
گفت که اگر از دست راست آفریدی میراث چون مردان بردی عرض
کرد صدق یا محمد دیگر مرا خبر ده که پیش از آدم علیه السلام در این
زمین که بود گفت پریان بودند پس از آن فرشتگان گفت میان
پری و فرشتگان چند سال بود حضرت فرمود که هشتاد هزار سال
بود عرض کرد صدق یا محمد دیگر مرا خبر ده که آدم حج کرد یا نه گفت کرد
گفت آدم را که سنت کرد گفت جبرئیل گفت سر آدم را که تراشید فرمود
که جبرئیل گفت استره از کجا بود و چند سال بود که خدای تعالی که آفرید
و به چه نوع آن را تیز کرد و موی را بکدام آب تر کرد تا آن تیغ موی
آدم را بگرفت زیرا که تیغ موی پیغمبران نگیرد و حضرت پیغمبر فرمود

که آهن ست یا از فولاد از زنجیران قندیلست که خدای تعالی آفریدست
که که اگر آن زنجیر نبودی اهل عالم ابتر بودی وجود اشیاء ابتر بودی
و پراکنده شدی و دسته او از درخت طوبی بود قوله تعالی طوبی
لهم وحسن مآب و سنگ او مقناطیس بود یعنی آهن ربا بود از یاد
های انسان بود که خدای تعالی آفریده و آن سنگ را بر سر فرشته نهاده
بود که آن فرشته عطائیل گویند که هفت طبقهٔ زمین را گاو ماهی بر سر
آن سنگ تعیین کرده بود ایزد جل جلاله آن را مقناطیس از آن
گفت گفت صدق یا محمد دیگر مرا خبر ده که فرش زمین آن بر سنگ
قرار داد و باب رحمت موی آدم را تر کردند اگر از آن آب
نبودی گرد عصیان از آدم پاک نشدی و بر وعن تیز کردند پیش
از حضرت آدم بر سیصد هزار سال آفریده بود بر او ستوانی
حضرت آدم علیه السلام گفت بعد از آدم سنت که کرد حضرت
رسالت پناه فرمود که همه پیغمبران سنت داشتند تا فرمان حضرت
ابراهیم علی نبینا وعلیه السلام عرض کرد صدق یا محمد
دیگر مرا خبر ده از رسولی که نه از آدمی و نه از پری بودند

از دیوانه بود حضرت فرمود که آن رسول کلاغ بود که بیامد برا
برادر قابیل کور کند سبب انکه باهمدیگر مناظره کردند یکی از ایشان
بمرد در خاک کرد و سر بپوشانید و نخستین گوری که در زمین بکند
ند آن بود عرض کرد راست فرمودی یا محمد دیگر مرا خبر ده که زمین را
که یکبار آفتاب بر وی تافت و تا قیامت دیگر نتافت کدام بود
حضرت فرمود آن دریا بود که موسی عصا بر روی دریا زد
و از هم بشکافت و دوازده روز پدید امد ند فرعون ملعون
و قبیله قومش اندرون دریا امدند و همه هلاک شدند
و آفتاب بر آن زمین افتاد تا روز قیامت نتابت عرض کرد
صدق یا محمد دیگر مرا خبر ده که آن چه چیز بود وحی آمد که نه ادمی
و نه پری و نه فرشته بود حضرت فرمود از زنبور بود که انگبین
از اوست قوله تعالی وَاَوْحٰی اِلَی النَّحْلِ اَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا
عرض کرد صدق یا محمد دیگر مرا خبر ده از زمین که خدای تعالی
بدو وحی کرد کدام ست حضرت رسول فرمود که کوه طور بود
خدای تعالی بدو وحی کرد که موسی بر دار بسوی اسمان بر طاعتها
بستاند

قابیل آن جسد را از کلاغ آموخت که گور کند و بپوشانید

بستاند قوله تعالی خُذِ الْكِتَابَ گفت صدق یا محمد دیگر مرا خبر ده از آن چوب
که جان در او امد رسول الله فرمود که آن عصای موسی بود اژدها گشت
قوله تعالی فَاَلْقٰى عَصَاهُ فَاِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ عرض کرد صدق
یا محمد دیگر مرا خبر ده چند علامات در روزگار موسی بود گفت
نخست آن تابوت که مادر موسی در آنجا نهاد و در آب رود نیل انداخت
و آن تابوت در خانه فرعون لعین وقت رود نیل بانجا نه خود راه
اورده بود و آن تابوت را بگرفتند و پیش زن فرعون بردند و سر
تابوت را بگشود و فرعون و اهل بیت او دلگرم شدند باذن
قدرت الهی محبت طفل بر دلهای ایشان نشست که او را بفرزندی
قبول کردند و نگاه داشتند دوم علامت عصای موسی بود سیوم سنگ
دوازده چشمه بود چهارم از راه که در میان دریا پدید امد که
موسی با قوم خود بگذشت و فرعون ملعون با قومش غرق گشتند
پنجم هلاک قوم قارون و خانه سرای ایشان همه بیکبار بزمین
فرو رفتند و غرق شدند ششم مردن هفتاد کس که بود
در کوه طور سینا از صلابت و هیبت که در انجا پدید امد بعد از آن

هفتاد کس را باز همه را زنده گردانید بدعای حضرت موسی هشتم آن
گاو بود که فرمان شد بنی اسرائیل را که او را بکشند که احوال کشته بکلم
آورد که مرا فلان کس کشته است عرض کرد راست فرمودی یا محمد دیگر مرا
خبر ده که ماده از نر بود و از نر ماده بود حضرت فرمود از ماده که از
نر بود حوا بود که از آدم بود حضرت فرمود آن نر که از ماده
بود عیسی بود که از مریم بود عرض کرد صدق یا محمد دیگر مرا خبر ده از کوری
با خدا و ندانش میرفت که بود حضرت فرمود آن یونس بود که در شکم ماهی
بود بفرمان خدای تعالی با در دجله میگردید فَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يُبْعَثُونَ
عرض کرد راست فرمودی یا محمد دیگر مرا خبر ده از آتش که طعام
بخورد و شراب خورد و آتش که نه طعام خورد و نه شراب حضرت
فرمود آن آتشی که طعام خورد و شراب بخورد آتشی ست
که چوب سوزند و آنچه شراب خورد و طعام بخورد آتشی که
در درخت باشد چنانکه در کلام مجید فرمود الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ
الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا و آنچه که طعام خورد و آب بخورد و آتش معده ست
قوله تعالی وَجَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ و آن آتش که

که طعام

که طعام خورد و شراب بخورد و آن آتش دوزخ ست قوله تعالی
وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ و آن آتشی که طعام بخورد
و شراب خورد آن آتشی ست که در سنگ گفت صدق یا محمد دیگر
مرا خبر ده که خانه بیت المعمور کجاست فرمود که در میان جهان گفت
چرا آنجاست گفت که نمازگاه آنجاست عرض کرد راست فرمودی
یا محمد دیگر مرا خبر ده که چون ست که فرزندی هست که بمادر ماند و
به پدر نماند و فرزند باشد که به پدر ماند و به مادر نماند و فر
زند باشد که هم بپدر ماند و هم به مادر حضرت فرمود که آن فرزندی
که به پدر ماند آن بود که آب منی پدر پیش رو بوده باشد و آنکه بمادر
ماند و به پدر نماند آب مادرش پیش رو بوده باشد و آنکه بپدر
و هم بمادر ماند آب هر دو برابر باشند عرض کرد صدق یا محمد صم
دیگر مرا خبر ده که کشتی نوح چگونه بود گفت درازی کشتی سیصد گز
گز بود و پهنایش صد گز بود گفت کشتی کجا افتاد گفت در کوه گفت کشتی
تا کجا رسید گفت بخانه کعبه معظمه و هفتاد بار خانه کعبه را زیارت
کرد بر سر آب آنکه در کوه جودی فرود آمد بفرمان خدای عز و جل

عرض کرد صدق یا محمد دیگر مرا خبر ده که این زمین را از چه آفرید فرمود
از کف آب آفرید گفت کف را از چه آفرید گفت از موج دریا فرمود که خدا
تعالی باد را بیافرید و فرمان داد تا آب را از جای بر کند موج برخواست
و کف بر آورد پس فرمان داد کف بید یکی در همان وقت متصل شود
و جمع شد و نرم شد پس فرمان آمد تا بکرد دید سخت شد و در یکد
یکر بزد و بایستاد بقدرت عز و جل گفت زمین را که به چه پای میدارد
گفت خدای تعالی امر کرده است کوهها تا آنکه دارد گفت این کوهها از
کجاست گفت از کوه قاف که حق تعالی در کلام مجید یاد کرده است
عرض کرد راست فرمودی یا محمد دیگر مرا خبر ده که زمین چیست گفت پا
یهای کوه گفت بر کجاست گفت بر شاخ گاو گفت بر سنگ سفید
گفت آن گاو را چهار شاخ است و چهار گوش دارد و سر بش بمغرب
و زیر سش بمشرق و از میان شاخ تا شاخ دیگر پنجهزار سال
راه است عرض کرد راست فرمودی یا محمد دیگر مرا خبر ده که زیر آن
سنگ چیست که گاو بر اوست گفت زیر آن سنگ کوه است که آن
کوه را صعور خوانند گفت آن کوه کر است گفت دوزخیان را پس حضرت

فرمود که آن از

فرمود که از آن روز که جناب باری آن گاو را که آفریده است برابر چشم آن
گاو پشهٔ بیافرید تا در پیش روی آن گاو میپرد آن گاو از جهت آن پشه نتوا
ند خفت تا روز قیامت گفت بالای آن چندست گفت هزار ساله راه است
گفت روز قیامت که کافرانرا و منافقانرا میفرمایند که تا زیر آن کوه روند چون
آن کوه پر از کافران و منافقان پر شود آنکه خدای تعالی آن کوه را فرمان دهد
تا خویشتن سخت بجنباند و آن کافرانرا و منافقانرا در دوزخ اندازند
گفت راست فرمودی یا محمد دیگر مرا خبر ده که زیر آن کوه چیست گفت کوه
دیگرست غضبان خوانند که حق تعالی آن کوه را از خشم خویش آفریده است
و آتش پرستان را آن کوه عذاب کند عرض کرد راست فرمودی یا محمد
دیگر مرا خبر ده که زیر آن کوه چیست گفت که زیر آن کوه زمین است که آنرا
ولایت تو خوانند گفت زیر آن چیست گفت دریاییست که آنرا قسمت خوا
نند گفت زیر آن چیست فرمود زمین سفید است همچون نقره آنرا زمین
عجیبه خوانند و بوی او مثل بوی مشک است و همچون ماه بتابد بر روش
عرض کرد راست فرمودی یا محمد دیگر مرا خبر ده زمین کر است گفت بر هیز
کارانرا و عشق منانرا همه بر آن زمین کردانند گفت این زمین کجاست

که بر وی گفت خدای تعالی بدل کند این زمین را بد آن زمین قوله تعالی
تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ عرض کرد صدق یا محمد دیگر مرا خبر ده که زیر آن
زمین عجیبه چیست گفت دریایست که آنرا قمقام خوانند گفت در زیر آن
دریا چیست گفت ماهی است که بهلوس خوانند سرش بمشرق و دنبش بمغرب
واین زمین ها همه کوهها و تا دیگها که گفتم بر پشت آن ماهی ست عرض
کرد صدق یا محمد دیگر مرا خبر ده که زیر آن ماهی چیست پیغمبر فرمود هفت
دریاست در هر دریا هزار جزیره ست اندر هر جزیره هفتاد شهر واندر
هر شهری هفتاد هزار عالمست واندر هر عالمی هفتاد هزار فرشته ست
در و زبان فصیح بتسبیح و تهلیل تمجید میگویند عرض کرد صدق یا محمد
دیگر مرا خبر ده که زیر آن ماهی چیست حضرت پیغمبر فرمود زیر ماهی
دریاهاست و در زیر دریا باده ست که آن ماهی و دریاهای همی دارد بقدرت
عزّ وجلّه گفت زیر باد چیست گفت دریایست از خون گفت زیر آن
چیست گفت زمین ست گفت زیر آن چیست گفت زمین دوزخ گفت
زیر آن چیست گفت دریایست از آتش گفت زیر آن چیست
گفت حجاب ست گفت حجابها از چیست گفت از آفتاب گفت زیر آن چیست

گفت حجابهاست

گفت حجاب ست گفت حجابها از چیست گفت از آفتاب گفت زیر آن چیست
گفت حجابهاست از ماه گفت زیر آن چیست گفت حجابهاست از آهن گفت
زیر آن چیست گفت ثرای گفت زیر ثرای چیست گفت نام عزّ وجلّ مرا
از ثرای نتواند گذشت وان ثرای کسی نپرسد تو نیز مپرس که خداوند
عالمیان بهتر میداند یا عبدالله خدای تعالی هیچ پیغمبر را از عرش تا ثری
ظاهر نکرد الا مرا قوله تعالی مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ
الثَّرَىٰ گفت صدق یا محمد دیگر مرا خبر ده که چهار مرغزار کجاست از
مرغزارهای جنت پیغمبر فرمود که یکی مکه مبارک ست ویکی بیت المقدس
ویکی نجف الاشرف مقام مغیره امیرالمؤمنین که فرزندان او گفت صدق
یا محمد دیگر مرا خبر ده که درین جهان چهار شهر است کدامست از
شهرهای بهشت فرمود که یکی اره دوم منوریه سیم فتادار شام چهارم ثقلان
انا سنه عرض کرد صدق یا محمد دیگر مرا خبر ده از چهار زمین که در جها
نست از زمین بهشت کدام ست حضرت فرمود که یکی اندلوس از زمین
مغرب دیگر افاقستان افریقیه سیم از زمین عراق چهارم فاکره ست
از زمین خراسان عرض کرد صدق یا محمد دیگر مرا خبر ده از آن

چهار نهر که درین جهان ست از نهرهای بهشت کدام ست اول نهر
فرات دویم نهر نیل سیم نهر جیحون چهارم نهر سیحون ست عرض
کرد راست فرمودی یا محمد دیگر مرا خبر ده از آن چهار شهر که درین جها
نست از شهرهای دوزخ پیغمبر فرمود یکی قنا و یکی انطاکیه و یکی باخرز
و یکی ملاین گفت صدق یا رسول الله دیگر مرا خبر ده آن چهار زمین
که در این جهانست از زمینهای دوزخ کدامست پیغمبر فرمود یکی
دوجرا از زمین دمشق شام و یکی کردان از زمین ارمینه و یکی روی
چهارم عرجان عرض کرد صدق یا محمد دیگر مرا خبر ده که درازی
این چند ست پیغمبر آخر الزمان صلوات الله فرمود که یکی روزه را
هست گفت دلیل چیست گفت دلیل آنست که آفتاب از کنار دیگر فرو
رود گفت بسر فرو رود یا بر پای پیغمبر فرمود که بسر قوله تعالی والشمس
تجری لمستقر لها ذالک تقدیر العزیز العلیم گفت راست فرمودی یا محمد
دیگر مرا خبر ده که در پس کوه قاف چیست پیغمبر فرمود که هفتاد زمین
ست از زر سرخ و هفتاد از گوهر و هفتاد دیگر از مشک گفت پس
او چیست گفت هفتاد زمین ست که در همه معدن فرشتگان ست

جهان بر آید و کنار

کرزن آنجا کرها باشد

کرزن آنجا کرها باشد و سرهای درازی هر زمین هفتاد ساله راهست گفت
از پس او چیست گفت حجاب ست از تاریکی گفت ماریست که دیگر دراین
زمینهای و کوههای و حجابها حلقه کرده سر بر دم خویش نهاده بفرمان
خدای تعالی عرض کرد راست فرمودی یا محمد دیگر مرا خبر ده که زمین را اول
مرده آفرید یا زنده گفت اول مرده آفرید بعد از آن جان را فرمان
داد که اندر آمد تا نبات پیدا شد قوله تعالی وآیة لهم الارض المیتة
احییناها واخرجنا منها حبا فمنه یاکلون عرض کرد راست فرمودی یا محمد دیگر
مرا خبر ده که درازی پهنای کوه قاف چند است گفت بالا پیش نه صد ساله راه
است دیگر گردش هزار ساله راه است و زیر او هفتم زمین است اول زمین
و شیا هاست دوم زمین روانست سیوم زمین پرهاست چهارم زمین طبوق
است پنجم زمین دیوانست ششم زمین مرغان است هفتم زمین آدمیان است
و به هفت قیامت و هر زمین بلون دیگر است عرض کرد راست فرمودی یا محمد
دیگر مرا خبر ده که بهشت را پیش از دوزخ آفرید یا پس از دوزخ حضرت
رسول فرمود که بهشت را پیش از دوزخ آفرید زیرا که اگر دوزخ را
پیش از بهشت آفرید عذاب پیشتر از رحمت بودی عرض کرد راست

فرمودی یا محمد دیگر مرا خبر ده که بهشت چگونه ست و کجاست حضرت فرمود
که درهای بهشت در آسمان ست و بهشت را هشت درست و دوزخ را
هفت در و از دری تا دری دیگر هزار ساله راهست و پهنای هر
دری چندان لشکرست که عدد آن خدای تعالی داند و آن لشکر فر
شتگان باشد که پیش بهشتیان باز می آیند و میگویند که شاد
باشید و اندر بهشت روید که جاویدان در بهشت می باشید که
خدای تعالی بهشت را از برای شما آفریده ست و اندرون بهشت
کوشکها پر از مروارید و یاقوت ساخته اند و در آن کوشکها
و حجرها بود از زر سرخ و زبرجد سبز و کنگرها بود از گوهر سفید
عرض کرد راست فرمودی یا محمد دیگر مرا خبر ده که زمین بهشت
چگونه است حضرت رسول فرمود که زمین بهشت از نور است
و خاکش از مشک و عنبر و کافور و سنگ ریزها از یاقوت و زر
مرد بود عرض کرد راست فرمودی یا محمد دیگر مرا خبر ده که بهشتیان نخستین
چیزی که در بهشت خورند چه باشد گفت جگر آن ماهی که زمین
بر پشت او نهاده اند گفت راست فرمودی یا محمد دیگر مرا خبر ده

که بهشتیان

که در بهشت

که بهشتیان طعام خورند حاجت کجا کنند گفت بهشتیان را بول و غایط
نباشد هر طعام که خورند بعرق بیرون کنند و خوشبوی باشند
چون مشک و کافور گفت راست گفتی یا محمد دیگر مرا خبر ده که در بهشت
چند جوی ست کدام روند پیغمبر صلوات الله فرمود چهار جوی
اول شیر دویم جوی انگبین سیم جوی آب چهارم جوی شراب طهور
از آن روز که خدای تعالی بیافریدست آن جویها را جاویدان میروند
چنانکه هرگز نکاهند و نه افزایند گفت مثل آن چه باشد درین
جهان فرمود که چنانکه ابرها از دریا بر گیرند و در کوه و دشت
می بارند و جویها روان باشد و باز بدریا میروند و آن دریا هرگز
کم نمیشوند و نه زیاده میشود و اگر دریا زیاده شدی جهان خراب
میشدی و اگر بکاهیدی گفت که سیها بود نهاده از زری و سیم و قد
حها از یاقوت سرخ نهاده اگر کسی یک قطره از آن آب درین جها
نیان بخورد هرگز بیمار نشود هرگز بی رنگ نگردد خدای تعالی آن جو
یها را در قرآن مجید یاد کرده ست قوله تعالی فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ
آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَأَنْهَارٌ

مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ عرض کرد راست فرمودی یا محمد دیگر مرا خبر ده
از درازی و پهنای جوی که چندست پیغمبر فرمود که پهنای آن جو بها
پانصد ساله راهست و درازی او را خدای تعالی میداند و هیچ مخلوق
نداند و شاخهای او در کوشکها و حجرها بهشتیان میرود و اگر
بالا میرود و اگر بنشیب میرود بفرمان خدای تعالی و بر کنار آن جویها
قدحها نهاده بود کوناکون هر که ازان ده نوع نکردد و شراب از قدحها
بقدرت مسخر دارد انکه بهشتیان را بیند همه قدحها که از جای بر خیزند
و در هوای پرند تا پیش بهشتیان رسد گوید سلام خدای تعالی
یا مُحِبَّ اللهِ ازمن بخور نوش باد هر کرا آب باید قدحها پر آب می آیند
تا آب بخورند چندانکه خواهند و باقی بجای خویش روند و هیچ
بر زمین نیایند که رفتن و نه بر جای نهاده عرض کرد صدق یا محمد دیگر
مرا خبر ده که نهری از نهرهای بزرگ در بهشت کدام ست گفت بزرگترین
نهر در بهشت نهر کوثرست که خاصی از آن منست و امتان که مطیع منند
و خدای تعالی این نهر کوثر را بمن داده است [illegible] تعالی اِنَّا اَعْطَیْنَاکَ الْکَوْثَرَ
و روشنتر از آفتاب ست [illegible] کافور و شیرین تر از

از انکبین

از انگبین گفت راست گفتی یا محمد دیگر مرا خبر ده که چون اهل حق کدام روز
زیارت کنند و حضرت فرمود که روز آدینه جبرئیل علیه السلام باید مرا
و امت مرا آگاهی دهد نقیبان را پیش بهشتیان فرستیم بر اهل بهشتیان
از نور رحمت ایزدی پیوسته اند و آن اسپانی که جناب اقدس الهی در بهشت
آفریدست از نور و سرهای ایشان از زر سرخ چشمهای ایشان از یاقوت
احمر و روی ایشان چو روی زنان و جبهه منتهای وجاهت و شباهت و
لجام ایشان از زمرد سبز باشد و همه امت من بسرای من جمع شوند تا
نکه بزیارت خدای تعالی روند گفت درختهای بهشت پنج اسم باشد و شا
خهای از نور هر درخت را هفتاد هزار شاخ بود از آن شاخها هفتاد
انگور و هفتاد خربزه و از هر میوه هفتاد شاخ بر هر درختی هزار گونه
میوه باشند نه همچنین این جهان که گاه خشک و گاه سبز و تر عرض کرد
صدق یا محمد دیگر مرا خبر ده از درخت طوبی که چگونه ست حضرت رسالت
پناه فرمود که حق سبحانه و تعالی درخت طوبی را بیافرید پای او آن کوهی
بیافرید و میانش از رحمت و شاخها پیش از زمرد سبز و برگهایش
از سندس [illegible] سُنْدُسٍ خُضْرٍ وَاِسْتَبْرَقٍ و آن درخت

طوبی را سه صد هزار شاخ دارد بزرگ و شاخهای دیگر عدد
ش خدای تعالی داند در بهشت هیچ قصر و کوشکها و هیچ حجره نیست
که از درخت طوبی شاخش در آن قصرها نباشد و هر چه بنده
خدا در بایست باشد بر شاخ بود بفرمان خدای تعالی عرض کرد صحیح است
یا محمد دیگر مرا خبر ده که اندر بهشت سرما باشد و الم و غم و خصم و عدا
وت و نماز و روزه و عبادت و رنج و مانند اینها نباشد پیغمبر فرمود
که از این همه رنجها در بهشت نیست و گفت صفت بهشتیان همه
چگونه بود فرمود اهل بهشتیان همه جوان باشند که هرگز بیمار نشوند و
خرمند باشند هرگز بیخرد نشوند و عاقل و دانای و خوش خوی
باشند و از همه چیز مسلم و تندرست باشند و هرگز رنجور و بیمار
نشوند و افعال قبیح و ناشایسته در میان ایشان نباشد و سال الدوام
زنده باشند و هرگز نمیرند عرض کرد صدق یا محمد دیگر مرا خبر ده
که بهشتیان ببالا و چهره و بالا چون باشند جناب پیغمبر فرمود
ببالای حضرت آدم باشند در وجاهت حسن و زیبای و نیکوی ما
نند حضرت یوسف علی نبینا و علیه السلام باشند و باواز مثل صوت

داودم باشند و بسال حضرت عیسی باشند و در حکم و وقار مثل من باشند
دلیل قوله تعالی وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ عرض کرد راست گفتی یا محمد دیگر مرا
خبر ده که بهشتیان چه پوشند فرمود سُندُسٍ مِنْ اِسْتَبْرَقٍ وَعَبْقَرِيٍّ و هر یک
هفتاد حله پوشند و پیرایه در گردن و دست و پا بسته باشند و پیر اعضای
اینها هفتاد جامه پوشیده باشند هنوز جود اعضایش پیدا باشند گفت
بهشتیان در بهشت جاودان باشند گفت چندان باشند که عدد ایشان
را جناب اقدس الهی داند هر یکی را چندان از بهشت بدهند که هفتاد هزار
بار این جهان کسی بود که افزون به آنکس ده بار این جهان بدهند
در بهشت مرغزارها و کوشکها با حور العین و غلامان و ولدان که عدد
ایشان داند هر یک از طبق بر نور بر سر دارد و بر از گوهر و یاقوت
و مروارید و دستارهای ایشان مکلل به جواهرهای گوناگون چون ما
حب خویش را بیند همه را نثار کنند عرض کرد راست گفتی یا محمد دیگر مرا
خبر ده از سدرة المنتهی درختی هست از آتش که هیچ کس را از آن گزند
نیست از آنکه خلق را بسوزاند عرض کرد راست گفتی یا محمد دیگر مرا خبر ده
از آن دوازده چشمه که آب از آن دوازده چشمه بیرون می آید گفت بنا

اسرائیل دوازده کروه بودند وهر کوهرا ازان چشمه اب بخوردند
کفت ان چشمه سنك بود که حضرت موسی عم عصای معجز نمارا
زد بقدرت ایزد دو چشمه هویدا شد چنانکه خدایتعم فرموده ست قوله
تعم ان اضرب بعصاك الحجر فانفجرت منه اثنتا عشرة عينا قد علم
كل اناس مشربهم عرض کرد راست فرمودی یا محمد دیکر مرا خبر ده از دوز
خیان واز دوزخ مخبر ند یا نبی پیغمبر فرمود که خدایتعم دوزخ را بیافرید
واورا هفت در بیافرید از اهن تافته از دری تا دری دیکر هزار سال
راه هست وپهنای یعنی یا نصد سال راه هست ودوزخ پر آتش ست اکر یك ذره
از آن آتش در این جهان افتد هرچه در روی بود همه را بسوزند کفت
آن قومها باشند که مجموع ایشان در دوزخ مخلد باشند کفت آن قوم بد
بختان ودیکران آن سیاه رویان باشند وجای بر ایشان تنك باشد
که هرکز از اندوه وحسرت بری نیستند ووحشت مخلد باشند که
هرکز شادمان نشوند علی الدوام مخلد عذاب باشند که هرکز نه هاتند
وسیاه رویان باشند که هرکز سفید رویان نباشند واعمی یعنی کور
باشند که هرکز بیدار نشوند وهمیشه تشنه باشند که هرکز سیراب نشوند

بغل وزنجیر

بغل وزنجیر باشند که هرکز کشاده نشوند قوله تعالی خذوه فغلوه ثم
الجحيم صلوه ثم في سلسلة ذرعها سبعون ذراعا فاسلكوه ودرمیان آتش می
سوزند که هیچ کس بر ایشان رحمت نکند عرض کرد راست فرمودی یا محمد
دیکر مرا خبر ده که دوزخیان یك کروه باشند یا زیاده پیغمبر صلوات الله فرمود
که بسیار کروه باشند وجناب قدس الهی در دوزخ جای آفریده ست
که اسم هاویه خوانند ودر آن هاویه چاه هست که از آن تا آخر چاه هفتاد
هزار سال راه هست ودر آن چاه ماریست که اکر خدایتعم آن مار را
فرمان دهد که این زمین را واسمان را یکلقمه کند یا هرچه در زمین
بود وهر دندان دارد مثل کوه عظیم ومیان دندانهایش پر از زهر ست
کفت از هرچه آفرید آن مار را از برای آنکسانست عذاب کند پیغمبر
فرمود از میان مردمان بی نماز انرا وعاصیانرا واز برای پر آن که
بی توبه در دنیا وفات کرده اند ودر یوم آخرت اول عذاب عظیم مردم
تشنکی آخرت سیم حسرت کرسنکی وپشیمانی بسیار کشند ودر محل
کذشتن توبه چه فایده میدهد ودر آخرت الامر میکویند خدایا ما
فراموش کردیم وفرمان بر داری نکردیم تا بدین جای کرفتار کشتیم

وبعد آزان جوانان میکویند وای بحال مادر یغا نومیدی ما از بهشت
وای نا امیدی ما از مادر و پدر و خویشان و دوستان ما وای برحال
ما در دنیا از جهة خود نکردیم چرا در دنیا شب و روز طاعت و عبادت
نکردم تا بدین عذاب الیم کرفتار نکشتیم عرض کرد راست فرمودی
یا محمد دیگر مرا خبر ده که دیگر کروه چگونه باشند پیغمبر صلوات الله فرمود
بستکان باشند و زنجیرهای آتشین و هر یك باد و زنجیر سخت بسته
باشند چنانکه ریم از ایشان میرود زبانهای ایشان از دهن
بیرون آمده باشند چنانکه بر زمین کشند و همه زبانهای ایشان
از تشنگی خشك تر میشود کفت صدق یا محمد دیگر مرا خبر ده که انکروه
که کدام طایفه باشند حضرت پیغمبر فرمود کروه زنان باشند بیك
موی اویخته باتش میسوزند و همه سر برهنه و دستها از پس بسته
رویهای ایشان سیاه و کروه را از پستان اویخته باشند و دستهای
و پایهای از پس کشیده در زنجیرهای آتشین استوار بسته و کروه بزبان
اویخته باشند و بعد هر موی که بر تن ایشان است مار از کزدم
در پوست و کوشت ایشان خود فرو میکنند کفت ایشان چه کروه

باشند

باشند حضرت پیغمبر صلوات الله فرمود انکه بر سر کوه باشند موی کنان
و نوحه کنان انکه کرد کوه باشند انها یند که تو لیده مو باشند و روی
خراشیده باشند یا دست خویش زده باشند و بی توبه از این جهان
رحلت و وفات نموده اند وانکه بر پیش کوه باشند همه انان باشند
که بر خویشتن می کریند و ان دی میکنند و هیچ ایشانرا سودی ندارد
و هیچ عذاب سخت تر نباشند الا از برای منافقان را چنانکه در کلام
مجید فرموده است اَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ اَلَمْ يَجْعَلْ
كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ
فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ عرض کرد صدق یا محمد دیگر مرا خبر ده
چون مرده را در قبر نهند حال ایشان چون شود حضرت پیغمبر
فرمود اول ملا ئکه در اید و این دو نوع باشد که مرده مؤمن
باشد فرشته او را دلداری دهد و او را نوازش کند که اینجا
و فرشته خواهند آمد با هیبت عظیم با صلابت تمام نزد
ان کافر شقی خدا ناشناس زد و خوف عظیم در دل او اندازد
وبعد از آن نکیرین در ایند با هیبت تمام بدست ملکین

عمودی باشند که اگر همه خلق جهان جمع شوند نتوانند
آن عمودی را بر داشتن عرض کرد صدقت یا محمد دیگر مرا خبر ده
که دوزخیان ابلیس را گویند تو ما را بدین دوزخ افکندی ا
بلیس گوید منبری بیاورید منبری بیاورند ابلیس بر آن منبر
آتش قرار گیرد وقتی که ابلیس ملعون بر منبر قرار گیرد دوزخیان
اطراف و جانب آن ملعون را احاطه میکنند بپای ایستند و د
ستها و پایهای ایشان بغل و سلسله بسته تا خود ابلیس لعنة ا
لله گوید و چه تدبیر خواهند کردن که ما را از آتش دوزخ و ا
ز عذاب الیم ما را برهان ابلیس ملعون بر منبر آتشین فروی
سیاه بیاوران و دوزخیان کند و گوید که بدانید خدایتعالی وعده
کرده شما را و اعده خدایتعالی خلاف نیست و ابلیس بر شما دو
ست نیست و شما را گمراه کردم تا آنکه من خود گمراه بودم
و فرمان خدای را تجاوز نمودیم مرا اجابت کردید و مرا از درگاه
رحمت خدا اخراج کرده‌اند و در خصوص حضرت آدم علی نبینا
و علیه السلام رجیم کرده‌اند و من در کار خود ناچار مانده‌ام

اکنون

اکنون مرا شفیع خود کرده‌اند از من دشمنی بغیر چیز دیگر نمی‌آید
هر کس سخن دشمنان گوش کند تا عاقبت سرانجام شما را
چنین خواهد شد چنانکه خدایتعالی فرموده قوله تعالی الشیطان
لما قضی الامر وان الله وعدکم الحق ووعدتکم فخلفتکم وما کان
سلطان پس زبان از من کوتاه کنید و عذاب الیم مخلد باید که من نیز
از شما همراهم و مرا دستگیری داور و نه شما را خواهد بود عرض کرد
راست فرمودی یا محمد دیگر مرا خبر ده از احوال قیامت بما نقل نمایید
یا رسول الله حضرت فرمود چون قیامت باشد شعاع آفتاب
سیاه باشد و ستارگان عرش فرو ریزند و کوهها ناپدید
شوند قوله تعالی فتکون الجبال کالعهن المنفوش و آسمان از یک
دیگر بشکافند دریاها همه آتش گردد و این زمین بر زمین دیگر
انتقال نماید و مبدل شود قوله تعالی یوم تبدل الارض غیر الارض
و دوزخ را حاضر کنند و صراط را نزد حشر کشند قوله تعالی و هذا
صراط مستقیم و میزان را فرود آورند قوله تعالی و اقیموا الوزن
بالقسط خلق الاولین و الآخرین را جمع کنند همه رویی زرد

کردد و نیا نهای از ترس واحد القهار غمکرد دو پایها بسته شود
و خلق الله همه در زانو افتد از ترس خدا و جلیل الجبار گرنه بر اندا
ایشان افتد از بیم دوزخ همه خلق سست باشند برخیزند
و باز باز افتند و از فرمود چکونه باشند خلق قیامت چنانکه خدای
عز و جل قوله تعم یوم ینفخ فی الصور فتاتون افواجا ان صعب که رو
ز قیامت باشد مکروهی او رند روی رقفا کنند و کروهی او رند
سر ایشان مثل سر خوک و کروهی را او رند روی خویش میخراشند
و کروهی او رند دست بر سر خود زنند و میکویند واویلا و احسرتاه
وانفساه عرض کرد راست فرمودی **دیکر مرا خبر ده** که این خلق
با آخر قیامت باشند بیکبار چون میرند حضرت پیغمبر فرمود
خدا بعز و جل فرمان دهد بر سر سنک صحرها باشند و
بکیث المقدس روی و چشم سوی آسمان کنند که از جانب خدا
تعم فرمان آید پس ندا بر آید یا ملک الموت دست راست را
در زیر ثریا بکسترن و دست چپ زیر تخت ثریا پس ندا آید
که یا اسرافیل صور در آمد و عزرائیل از عرش تا ثریا همه را جان
بستاند

بستاند چنانکه خدای تعالی فرماید یوم ینفخ فی الصور فصعق من السموات
و من فی الارض و هیچ کس نماند از دیو و پری و آدمی و فرشته و جانور و هر چه
هست از عرش تا ثریا الا که همه بمیرند مکر انکه خدای تعم خواهد ماند
و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل خدای تعم ندا کند که یا عزرائیل که مانده
ست از بندکان کوید باری خدایا تو دانا تری که مانده ست کوید که جبرئیل
و [illegible] میکائیل و اسرافیل انکاه ندا کند که سر جان بردار انکه
ندا کند ای عزرائیل از بندکان دیکر که مانده ست عزرائیل کوید که بارب
تو دانا تری که بنده ضعیف مانده ست خدای تعم کوید بعزت من که ترا
مرک بچشانیم ملک الموت و سر خود را بر دست راست نهد بر فرمان
خدای تعم جان خویش بدست کیرد از ناخن تا بدهن بیاورد چون
جان بدهن بیاورد از تلخی جان یک بانک بزند که اکر خلق جهان
و آسمان زنده بودندی از هیبت آن بمیرند پس جان از تن او جدا
شود کفت راست کفتی یا محمد **دیکر مرا خبر ده** که خدای عز و جل همه
خلق را جان بستاند و خود چکند کفت بخود ندا کند لمن الملک
الیوم لله الواحد القهار کوید امروز ملک کراست هیچ کس جواب

نکوید بود کوید لله الواحد القهار سوال الجواب هرد و بخودی خود
کوید پادشاه و ملک عرش و عزت و هیبت و عصمت قدرت خدای
راست که هرکز نمیرد و خدای عزّ وجلّ اوّل کسی را که بقدرت خویش
زنده کرداند اسرافیل بود که او را موکّل کرده ست بر صور گفت راست
کفتی یا محمّد دیگر مرا خبر ده که درازی صور چند ست گفت درازی صور
هزار ساله راه هست و پهنایش چهل ساله راه هست گفت راست
کفتی یا محمّد دیگر مرا خبر ده که اسرافیل در صور چه کوید پیغمبر فرمود که
کوید که ای استخوانهای پوسیده و ای تنهای ناپدید کشته در زیر خاک
همه برخیزند که امروز از حضرت رحمان رانست وقت آن آمد که یک
بیک ذرّه حساب کنند وقت آن آمد که جباران و سلطانان عاجز
کنند که عاصیانرا و کناهکارانرا و دشمنان خدایرا و دشمنان
مصطفی و مرتضی و اهل بیت را بسوزاند وقت آن آمد که پیغمبر
و اولیا را و متقیانرا بسوزاند وقت آن آمد که خلق اوّلین و آخرین
را جمع کنند چون صور در آمد و صور این بکوید و همه کوشتها
و استخوانها و رکها و مویها در یکدیکر در آمیزند بقدرت خدایتعالی

چنانکه

چنانکه یکمو رغلط نشود همه را جان باز دهد بیکبار و برخیزند بحر
بها نکرند هرکس با تن خویش جنک کنان بیرون آید و با تن
دمیکویند ای تن افتادی تا چون رستی ای تن ترا به بهشت خوا
هند برد یا نه دوزخ هیکلی انجه کرده باشد در کردن او بخته باشد
چنانکه خدایتعالی فرمود وکلّ انسانٍ الزمناه طائره فی عنقه همه خلق
عریان باشند چنانکه از مادر زاده باشند ولیک از هول قیامت هرکس
در خویشتن نکرند خود را برهنه بینند چون در کس دیگر نکرند او را
پوشیده بینند از بیم عذاب ان روز گفت راست کفتی یا محمّد
دیگر مرا خبر ده که از دمیدن صور که اوّل دمیدن صور تا بر دمیدن
دوّیم چند باشد رسول فرمود که چهل سال جهان در میان باشد
گفت شما کاه کی باشد مصطفی گفت در بیت المقدس گفت همه
خلق انجا چون آیند گفت حق تعالی این هفت دریا که بر کنار این
جهان ست همه بقدرت خدایتعالی آتش کرداند و آتش را فرمان
دهد تا کرد خلایق را بکیرد خلق همه از بیم آتش کریزند تا شما
کاه انجا صف بندند گفت راست کفتی یا محمّد دیگر مرا خبر ده

که آدمیان چند صف باشند پیغمبر فرمود چهار صد و بیست صف
و درازی هر صف چهار هزار ساله راه است و پهنایش پانصد
ساله راه باشد گفت مسلمانان چند صف باشند و کافران چند صف باشند
گفت مسلمانان دویست صف باشند و کافران دویست بیست صف باشند گفت
راست گفتی یا محمد دیگر مرا خبر ده که درازی صراط چند باشد گفت سه هزار ساله
راه است و باریکتر از موی و تیزتر از شمشیر فراز هزار ساله راه است و هزار
ساله راه نشیب گفت راست گفتی یا محمد ص دیگر مرا خبر ده که خلق بر صراط چگونه
گذرند رسول ص فرمود که خدای تعالی روشنایی بر صراط مؤمنان را از عرش و نور
بهشت که هرگز فرو نمیرد و مؤمنان را وآن روشنایی بر صراط
بگذارند آنکه کافران براش مؤمنان میروند تا مگر به مؤمنان
رسند چون نزدیک آن رسند که بیرون خواهند رفتن دیوا
ری پیدا شود و کافران چون بر صراط آیند بر یکدیگر بیفتند
خدای تعالی دوزخ را فرمان دهد تا بانگ بزند یک غریدن
که صراط خویشتن بجنباند از هیبت دوزخ همه کافران در دو
زخ افتند از بیم هول دوزخ عبد الله گفت راست گفتی یا محمد

دیگر مرا خبر ده

دیگر مرا خبر ده دوزخیان در دوزخ شوند چون بوی و بهشتیان
چون در بهشت شوند اجل کجا باشد پیغمبر گفت یا عبد الله خدا
ی تعالی بفرماید منادی ندا دهد بهشتیان شاد شوند و دو
زخیان غمگین شوند گفت راست گفتی یا محمد دیگر مرا خبر ده که آن
چیست که دم زند و جان ندارد و نفس برآرد در قوله تعالی وَاللَّيْلِ
إِذَا عَسْعَسَ وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ عبد الله گفت صدق یا محمد دیگر مرا
خبر ده از فرزندان کافران که در طفل مرده باشند در بهشت
روند یا بدوزخ پیغمبر ص گفت بچه‌ها در بهشت باشند و بهشتی را
از آن فرزندان کافران همتا فرزندان مومنان باشند گفت
صدق یا محمد دیگر مرا خبر ده که این مسئلها از تو پرسیدم از
تورات و انجیل و زبور بیرون آورده‌ام بسیار سالها رنج برده‌ام
تا آموختم و تو هنوز جوانی و نوشتن ندانی چگونه جواب من
میدهی که من و غیر از پیغمبر مرسل نداند رسول فرمود که نبوت
و ولایت مصطفی و مرتضی که پیش از خلقت آدم بچهار ده هزار
سال او را است دانسته بودم که هرچه در آسمان و زمین هست از

تر و خشک همه در کلام الله است در فاتحه هست در بسم الله الرحمن الرحیم
است و هر چه در باء بسم الله هست در نقطهٔ باء هست و آن نقطه نون
ولایت پسر عم من علی بن ابی طالب است علیه السلام چون
عبد الله بن سلام این جوابها از رسول بشنید گفت یا محمد این
جوابها شوم و بیحیا و شرمنده و دروغ گوی اند بدین سخنان بر جا
نند تو تبع دادم که ایشان را درین وقت بخوانی و احوال و نسبت از ایشان
بپرسی دیگر باره خصمی من نکنند فرستاد ایشان را بیاوردند از ایشان
حسب و نسب عبد الله بن سلام پرسید ایشان همه اقرار دادند که عبد الله
بن سلام بزرگ و مهتر ماست و بزرگتر و مهتر در خاندان ایشان فرود
آمده است و آن هم پدران ما عالم‌تر است بعد از آن رسول با ایشان گفت
شما را نه افتاده است بمن ایمان آورید بر معجزات ظاهر پند ایشان
گفتند که ما را اینقدر خرد و دانش نیست که منفعت دین تو ابدانیم الا عبد الله
که او از همه ما عالم‌تر است و داناست و او را از هم چیزها بهتر میداند پیغمبر
گفت اگر او بمن ایمان آورد شما نیز ایمان می‌آورید ایشان گفتند که عبد الله
استوارتر است که بدین تو ایمان آورد گفتند معاذ الله که چنین

کیم وبعد از آن

پیغمبر

بسم الله الرحمن الرحیم یا عبد الله بیرون آمد و گفت اشهد

کیم و بعد از آن رسول ردای خود را برداشت و گفت یا عبد الله بیرون آمد و گفت
اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و اشهد ان امیر المؤمنین علیا ولی
الله گواهی میدهم که خدا یکیست و او را شریک نیست و بی مثل و بی مانند فرزند نیست
و تو که محمدی رسول اولی و پیغمبر براهی حضرت مرتضی علی ولی خداست و یازده
فرزند بعد از آن امام بر حق‌اند حق شما را بخلق فرستاده است و دیگر این
کتابها که خدای تعالی فرستاده است همه حق است و راست است که بدین کتابها
فرستاده است و هر که ایمان نیاورد کافر است پس روی بجهودان کرد
بر ایشان حجت آوردند از توراة و دیگر کتابها جهودان گفت شما را سوگند
بتورات موسی ام خواهم داد که شما نمیدانید که موسی گفت خدای تعالی از زمین
مکه پیغمبر فرستد که نامش محمد باشد و بر خلق روز کار حجت کند و نیز شما را
سوگند دهم بدان خدای تعالی که تورات بموسی فرستاد که شما در تورات
نخوانده اید احمد و امتان او شفاعت خواهند کرد از برای امتان پیغمبر دیگر
و نیز شما را سوگند میدهم بتوراة موسی شما نمیدانید که موسی
گفت یا بنی اسرائیل از شما هر که احمد را ببیند از من سلام بوی
برساند و بر وی بگروید و متابعت وی کنید و او را راست گوی و پیغمبر حق

پیغمبریست که هرچه پاک باشد حلال کند وهرچه ناپاک باشد وپلید باشد
حرام کند بسفتی ودشواری خلق را امت خود کرداند وهرکه بدو نکرد
کموسی ام از ایشان بیزارم ومن عبدالله ام از ایشان بیزارم وکواهی
میدهم که این محمد همان محمدست که موسی علیه السلام خبر داده
پس عبدالله روی بسوی رسول کرد کفت السلام علیکم یا رسول الله
موسی ترا سلام میرساند وترا سلام فرستاده است پس رسول
کفت سلام موسی وهارون بر تو ای عبدالله پس دیکر بار روی بسوی
جهودان کرد وکفت سوکند میدهم شما را بخدا برای آنکه شما نخواندید
اید که محمد وامت او کواه خواهند بود که روز قیامت هم امتان
دیکر را وکواه احمد است احمد باشد ودر روز قیامت هم پیغمبران
آرزو باشد که اکر امت محمد وخدا ایشان یکی را عوض بدهد واکر در
دل بکذارد ونکند فرشتکان او را در قلم بیاورد ویک حسنه
... واکر بدی بکذارد وبکند وفرشتکان او را در قلم بیاورد
... پس هم بشنیدند هم کفتند که عبدالله سلام پرشده
... میکوید هرکز ما بقول او کار نکنیم وسخن او را نشنویم

اوخواه جهودان

اوخواه جهود باشد وخواه مسلمان وما از وی بیزاریم وسخن او را قبول
نداریم وچون عبدالله این سخنان بشنیدند رفتند از توریة این
ایتها را محو کردند تا خدای تعالی این ایتها پیش محمد فرستاد شهد شاهد
مِن بنی اِسرائیلَ علی مِثلِهِ فامن واستکبر ثم اِنَّ اللهَ لا یَهدی القوم
الظالمین پس عبدالله کفت شکر میکنم خدا را که دیدار مبارک شما را دیدم
ومثل تو حضرت را ایمان آوردم از فضل وکرم خدای تعالی بود که عبدالله
از امتان تو کشت وایمان آوردم که چهارده معصوم پاک وکواهی
میدهم ومیکویم اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله
عبده ورسوله واشهد ان علیا ولی الله وهفتاد جهود مسلمان
کشتند از صدق درست وپیغمبر ایشان را بنواخت وخلعت را
دو مهمان کرد بان بجای خود شان فرستاد وبعضی از مردم آنها
مسلمان شدند وایمان آوردند بصدق درست تمت الکتاب هذا
مسئله بعون الله تعالی تحریر ۲۰ شهر ربیع الاول سنه ۱۲۳۲ کتبه الوره
دهان ومسخر دنیا عصیانا ملا الله وردی ابن کربلائی

[illegible]

هذا کتاب معراج بسم الله الرحمن الرحیم نامه وبه نستعین

الحمد لله رب العالمین والعاقبه للمتقین والصلواة والسلام علی سید الانبیاء والمرسلین
بدانکه در اخبار آمده است که حضرت حق عز وجل جلاله وعم نواله وعظم شانه
میخواست که حبیب خود محمد مصطفی را نزد خود خواند و ناز لولاک را بمعراج خوا
لولاک منور کرداند وهفت اسمان در آن نمایوده رسول هاشمی را سیر فرماید
و در پس پردهٔ معلا برساند وباوی راز کوید و درهای رحمت کرامت را
بر روی امتان آن حضرت بکشاید و ایشان را باو ببخشاید اتفاقا در شب جمعه بیست هفتم
شهر رجب المرجب حق تعالی جبرئیل را فرمان داد که ای جبرئیل ای امیر ملکوت ای پیک
اهل اسلام وسرهنگ فرشتگان امشب فرمان چنین است که شبی بغایت مبارک و همیون است
بزمین نزول فرمای و برد و رعالم و عرصه زمین را سیر کن وعذاب از عاصیان بردار
وخلعها زمین بکل ریحان مبدل کنی وخاکهای زمین را بعرق شب وسنک ریزه‌ها لولو
یاقوت احمر کن وابهای صافی زلال از چشم جبال روان سازی وبادهای خوش بو دادی و
و نسیم از اجسام خلقان برهانی و روی هوا را معتدل کنی واز اشجار وکلزارها میوه‌ها
بیرون آوری ودیبای فلکی را مرصع کردان وحوریشان را نیکو ساز کردان و
مرغان را آرام وقرار ده وادیان را بخواب خوشی مشغول کردان وپیمانه الباسی

محت

گفت ملکا معبودا پادشاها صاحب جلالی فرمان بردارم وبجان ودل این منت را تمام
دارم بدانکه امتا بار خدایا امکر امشب ممالک دیکر خواهی آفریدن یا حشر اولاد آدم
خواهی کردن مکر امشب ارواح انبیا را اجل رسیده ومکر امشب شافع روز جزا از عالم
فنا بدار البقا خواهی کردن ومکر امشب قیامت را قیام خواهی کردن یا محشر پدید
خواهی آوردن ومکر امشب هفت طبقات آسمان وزمین وا برهم خواهی زدن
ومکر امشب غلغله بر ملکوت خواهی انداختن یا زلزله در زمین خواهی افکندن
پس خطاب مستطاب آمد که یا جبرئیل واین فکر اندیشهٔ تو خطاست آنچه کمان
کرده نه چنان ونه چنین است بلکه حکمت چنین است که امشب شب نیکوست
امشب شب نیازست سوزنه کذار میخواهم حبیب خود محمد عربی را نزد من آوری یا جبرئیل
زمانی سامع باش جمیله او را باتو بکویم بدانکه او حبیب ومن محبوب او طالب
ومن مطلوب او عاشق ومن معشوق او عابد ومن معبود او حامد ومن محمود
او شاهد ومن مشهود او ذاکر ومن مذکور او ناظر ومن منظور او شاکر ومن
مشکور او جلیس ومن انیس او مصاحب ومن صاحب او سید المرسلین ومن رب
العالمین ای جبرئیل امین امشب با هفتاد هزار فرشته مقربین بر زمین رو و
اسرافیل تو نیز امشب چاکروار بخدمت حبیب من کن وبر جانب راست براق

روان شو وای میکائیل تو نیز غاشیه بردوش چپ براق روان شو نزدیک دوست
من محمد عربی و رسول هاشمی و سید قرشی و پیغمبر بطحا بهتر مکی و بهتر مدنی سرور
امم نبی نبوت و درویش قانع پادشاه جامع سلطان راکع عابد ساجد عالم زاهد
آفتاب ماه تاب رسالت کواکب جلالت مواجب سخاوت شمع جمایل بدر کمال مقصود
آدمیان و رحمت عالمیان معروف جهانیان اساس تقوی برگزیده خدا خواجه
هر دو سرا محمد المصطفی یا جبرئیل از هفت آسمان و نه فلک و بهشت و دوزخ
بگذاران بواحت دل استراحت جان اصلا کند نگه واصبی بوی نرسد که ما امشب
بادی واورا با ما اشتیاق و مارا با او صد اشتیاق دارم و نام ویرا شنیده باش
تا مکان ویرا با تو نمایم یا جبرئیل بکسوة هوا بمغرب وان مغرب تا بمشرق واز
مشرق بمکه از مکه بمدینه وازمدینه بکسوة بی عون وازعون بکنانه وان
کتانه بربطحا و در آنجا کوچه ایست راست برق و در آنجا خانه عالیست و در میان
صفه بر بانی با جفت خود خفته و گلیم شتری بر خود کشیده و درویش مشک فراه
آن پاشیده چنانچه در دیوارش معطر گشته یا جبرئیل نرم نرم آهسته آهسته
پیش رو گوشه گلیم را برداد و چون بیدار کرده سلام ما و پیام ما با برسان و بگو
ای مقصود زمین و آسمان و فخر عالمیان و سرافراز جهانیان وای خاتم پیغمبران

وای سید مرسلان

وای سید مرسلان وای شفیع عاصیان وای غم خوار امتان وای فصیح عرب
زبان ای هرچه گویم چندان ای آدم بتو مقدم ای نوح بتو محترم ای ابراهیم بتو
محتشم ای موسی ابرکت تو مطهر ای عیسی برونق تو مکرم ای پیغمبر بشیر ای رهبر
هنمای ای اصل تو مطهر ای جد تو مطهر ای تاج سروران ای صاحب محراب و منبر ای
خاتم پیغمبران ای نور نبوت ای آفتاب سعادت ای مقصود کونین وای مقرب
کل قاب قوسین ای جد حسن و حسین ای جاهدی و عابدی و زاهدی و محتشم وای مکرمی
وخوبی ومحبوبی برتو آفریدم بهشت تو بی بگو که برخیز که جای خوبست و دوست
وبیدار است و براق بر دراست واز فراق لاغر است وچون مرغان در پراست
ومیکائیل چاکر است و جبرائیل راهبر است ثنا گوست بگو که برخیز که جمیع پیغمبران
منتظر قدم شریف تواند در بیت المقدس را نند یا جبرئیل سلام من بدینگونه
برسان وابریق از آب کوثر پر کن وچون از خواب برخیزد روی مبارک
ویرا بشوی و حله بر نور از بهشت فردوس بر حبیب من بپوشان و نعلین کرامت
بر پای کن و عمامه نیکو بر سر وی نه وگیسوی عنبرین حبیب من بمشک
تاب ده و بگلاب بشوی وچون از خانه بیرون آید و پای کرامت بر رکاب
سعادت نهند از روی ادب با نوی الجناح بواکرمته براق سوار کند آن

وچون سوار شد عنان براق نگاهدار ای اسرافیل تو بیمین وای میکائیل بر یسار
خدمت سید ابرار اختیار کنید وای هفتاد هزار ملک مقرب شما نیز بر
چهار جانب عالی مراتب باشید هم تسبیح و تهلیل گویان و هر یک که گام که براق
بر دارد شما هر یک بگویید لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله چون
جبرئیل امین این مژده شنید بفرمان حضرت ذوالجلال بکار خود اشتغال
نمود *روایتست* از ام سلمه که آن شب حضرت رسالت پناه محمد صلعم کرد در منزل ام هانی
بنت ابو طالب بودم در آن شب سوره مبارک طه نازل شده بود چون آنحضرت
طه را بخواند خواب بر روی غلبه کرد و بخفت بعد از ساعتی بیدار کرده چه دید
که او از غلغله و زلزله در عالم ملکوت افتاد و سرای ام هانی روشن
و پر نور شده سید عالم خواست که بیرون رود احوال معلوم نماید ام هانی
زن مهربانی بود گفت یا رسول الله فدای تو شوم تا من بروم به بینم که حال چیست
مبادا که هلاک مکر کرده باشند حضرت گفت خدای من محافظت من بکند
سر مبارک خود را بسوی آسمان دراز کرده دید که درهای آسمانها گشوده اند
نردبان از نور نهاده اند یکطرف [illegible] طلا و یکطرف نقره و تمام ملائک
صف صف ایستاده اند چون جمال و کمال آنحضرت را دیدند همه را از بیخ

ادب بر انجناب

ادب بر آنجناب سلام کردند و تعظیم و تکریم بجا آوردند حضرت جواب سلام
ایشان داد براق را دید بدر خانه ایستاده و زین جواهر از نور بر روی نهاده و قبه
نور بر سر وی جا داده و از استر کوچکتر و از حمار بزرگتر بود چنانکه در حدیث
واقع شده که البراق من الحمار اکبر واصغر من البغل و روی چون روی آدم
تافته و سیم وی چون گوش کافته ودم وی چون دم طاوس آراسته دو بال
داشت سبز پر و بال فرشته و این براق در بیداء بهشت چریده و بجای
گیاه زعفران خورده و از حوض کوثر آب آشامیده و در سایه طوبی تکیه کرده
گاه گاه در زیر درخت طوبی خفته و افسار آن از زر سرخ بوده و پوشش وی از
قدرت حق تعالی بوده و هزار گوهر مانند طوق بر گردن وی کرده و سمهای
وی از زبرجد و لب های وی از لعل و سرهای از گوهر و گوش وی از عنبر
و سینه وی از مشک و پایهای وی از یاقوت احمر و در پیشانی نوشته
که لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله حضرت رسالت پناه صلی الله
فرمود که یا جبرئیل امضا چیست گفت یا رسول الله بشارت باد ترا که امشب
شب جمعه وصال درست است قدم بر رکاب قوسین نه و هفت آسمان را
بنور خود منور کن پیغمبر گفت ای برادر اینجا تا قاب قوسین چند راهست
جبرئیل گفت یا رسول الله از زمین تا آسمان اول پانصد ساله راهست چنانکه

از زمین تا آسمان هفت هزار ساله راهست و از بالای اسمان اول تا عرش
مجید دوازده حجاب است که از این حجاب تا دیگر پانصد ساله راهست که حق
تعالی ترا امشب بانجا خواهد بردن پیغمبر گفت یا اخی جبرائیل بچندان سال
انجا روم و باز آیم جبرئیل گفت همین ساعت برویم و باز آیم و تو شفاعت
امتان خود خواهی و حق تعالی ترا ببخشد چندانکه تو خواهی و خطاب آمد که
لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ و لیغرق عالم قدس مشرق کردیم و بهمین
ساعت رفتن و امدن ماست چنانچه حق تعالی در کلام مجید فرموده
قوله تعالی سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ پس انگاه حضرت خواست
که بر براق سوار شود براق بجهید جبرئیل بانگ بر وی زد که ای براق
قرار گیر مگر نمیدانی که این کیست پیغمبر زمان ست براق بامر حق تعالی بزبان
آمد گفت میدانم محمد عربیست و ختم پیغمبران است جبرئیل گفت پس
تو چیست براق گفت یا جبرئیل بدانکه سبقت صریح و حجت صحیح دارم
از آن مرغزار جنت که مرا آنجا فریده است اسبان چند هستند جنت
که داغ محمدی در پیشانی دارند من امروز مسخر وی شده ام حاجت دارم
که فردای قیامت به پشت هیچ مرکبی سوار نشود بغیر از من انکه حضرت با براق

وپیمان

وپیمان بست و فرمود که با براق بحق خالق اخلاق که چون امروز برفتن مرکب معراج منی فردا
مرا مرکب باشد تعهد کردم که فردای قیامت هیچ مرکبی سوار نشوم غیر از تو براق شادمان شد
و شکر بر حق تعالی نهاد و بزبان تو لمع و ثنایی کشاد پس حضرت پای کرامت بر رکاب سعادت
نهاد جبرئیل امین باز وی انحضرت گرفته سوار شد چون در آورد پای بر پشت براق لرزه
افتاد و زمین را از براق پس جبرئیل عنان مرکب را گرفت میکائیل بر یمین و میکائیل بر
یسار روانه شدند آن هفتاد هزار فرشتگان مقرب ایشانرا در میان گرفته می
رفتند و براق هر گامی که میگذاشت صد فرسنگ راه طی مینمود چون مرغان پرواز
کنان رو بجانب بیت المقدس آوردند چون خواجه عالم پاره راه برفت جبرئیل گفت
یا محمد فرود ای دو رکعت نماز بگذار جبرئیل پرسید یا رسول الله میدانی که در کجا
نماز میگزاردی پیغمبر فرمود که نه جبرئیل گفت این هجرتگاه تو و مدینه است پس حضرت
فرمود که دیگر باره بر براق سوار شدم براق در گامی چند گذاشت جبرئیل گفت یا رسول الله
فرود آی دو رکعت نماز بگذار فرود امدم و نماز گذاردم جبرئیل از من پرسید که ای
سید ایا میدانی که در انجا نماز میگزاردی باز بر پشت براق سوار شدم براق گامی چند
برداشت جبرئیل گفت یا محمد فرود ای و نماز گذار من فرود امدم دو رکعت نماز گذاردم
جبرئیل گفت یا محمد میدانی که در کجا نماز کردی گفتم خدا داناتر است گفت این جشن
کوه طور است که موسی علیه السلام گویند مولد عیسی است باز بر براق سوار شد براق چهار گامی برداشت به بیت المقدس

نماز میکنانیدی من گفتم نه گفت انجا کوه طور است

سیدم جبرئیل گفت یا محمد فرود آی من از براق فرود آمدم جبرئیل دست راست مرا و میکائیل دست چپ
مرا گرفت و بر در بیت المقدس آمدند من پای راست بر در مسجد نهادم گفتم بسم الله الرحمن الرحیم و قدم باندرون
مسجد نهادم دیدم که آدم صفی الله در محراب طاعت نشسته و نوح نبی الله در پهلوی راست نشسته و ابرا
هیم خلیل الله در پهلوی و هر سه پشت بمحراب داده و عیسی در برابر نشسته و صد و بیست چهار هزار پیغمبران همه صف
بصف نشسته جبرئیل امین بشیر از ما باندرون مسجد در آمد و گفت اطرقوا اطرقوا اطرقوا هذا سید
المرسلین یوم القیمة صراط المستقیم و صاحب حوض و الشفاعة یعنی راه دهید بهترین خلقان روز قیامت را که صاحب کوثر
و شفاعت خواه امتان است آنگاه آدم صفی الله بایستاد چون ندا شنیدند همگی از جای برخاستند
و استقبال کردند و تحیت بجا آوردند و زبان دعا و ثنا گشوده اند اول آدم صفی الله مرا در برگرفت و گفت ای
و گفت ای بهتر و مهتر فرزندان من ای آنکه ملک تعالی توبه مرا قبول کرد از حرمت تو بود و بهشت مرا
ماوای کرده برکت تو بود و زینت مرا بر کنید دولت تو بود آنگاه نوح نبی الله مرا در برگرفت و گفت ای آنکه
در طوفان نجات یافتم برکت تو بود و دشمنانم هلاک شدند بنصرت تو بود و هزار پانصد سال بر کرد آیندم
بحرمت تو بود آنگاه ابراهیم خلیل الله در برگرفت و گفت ای آنکه آتش نمرود بر من گلستان شد بدولت تو بود و دعا
مرا قبول کردید بحرمت تو بود و خلایق آنچه خواندم بدعوت تو بود آنگاه موسی کلیم الله مرا در برگرفت و گفت
ای آنکه بطور سینا با حق تعالی مناجات کردم بحرمت تو بود از دریا نجات یافتم بدولت تو بود و فرعون را بدریا غرق
کردم بنصرت تو بود و جمیع اولاد در توریت خواندم همت تو بود پس آنگاه عیسی روح الله مرا در برگرفت و گفت یا محمد
عرب و عجم ای آنکه از همه بهتری و از همه مهتری و ابنیا را سرور و سالار هفت کشوری و شفیع جمیع امتی و شافع

روز محشر

روز محشری و خلایق را رهبری و صاحب محراب و منبری بعد از آن یکان یکان از پیغمبران و فرشتگان مرا در بر
گرفته دعا و ثنا گفتند تمام اپیش محراب بردند و بالا تر از همه جای دادند چون ساعت بنشستم جبر
ئیل برخاست و بانگ نماز درداد و میکائیل اقامت گفت و اسرافیل تکبیر گفت آنگاه من روی بآدم صفی
الله کردم گفتم ای پدر بزرگوار برخیز و نماز بگذار آدم گفت خواجه عالم توی و مقدم و مکرم توی از
همه اعلم و افضل توی پس نوح را گفتم یا شیخ المرسلین امامت کن تا نماز بگذاریم نوح گفت یا خیر
البشر بهتر و مهتر و مقدم توی ابراهیم گفت اکبر تر توی تا تمام پیغمبران هم تکلیف کردند با مامت هم گفتند
یا محمد از همه بهتر امامت بتو تعلق دارد که پیشوای اهل جهانی و دعا خلایق و خاتم پیغمبران
پس چون این چنین دیدم از جای برخاستم و پیش ایستاده و جبرئیل را و میکائیل را بر یمین و یسار
خود داشتم و آن صد و بیست و چهار هزار پیغمبران و هفتاد هزار فرشته در پس سر من بایستادند
و نماز گذاردیم چون فارغ شدیم جمیع پیغمبران دیگر باره زبان دعا و ثنای من گشادند آنگاه جبر
ئیل آواز در داد که حبیب الله دوست در انتظار است برخیز سوار شو که ترا امشب بحق تعالی علیین
خواهم بردن گفتم اخی یا جبرئیل خالق عرش و فرش همراه است جل جلاله و هو معکم اینما کنتم جبرئیل گفت چه دقت
یا رسول الله پس آدم صفی الله پیش آمد گفت یا محمد عربی ولی فرزندان حضرت امید دارم چون ترا دیدار
پروردگار بزرگ کرد ما را فراموش مکن بشفاعت تو پس هر یک پیغمبران التماس نمودند و هر یک گذار کردند
و گفتند یا محمد هیچکس را این شرف منزلت نبود که حق تعالی ترا بنزد خود برد دیدار که چون آنجا برسی
ما را از خاطر فراموش مکنی و دست شفاعت بر دار و هم از درگاه مصیبت بیرون آید اگر کل

ایشان چشم عنایت بر شفقت نوشت چون از این سخنان بپرداختیم جبرئیل آواز داد که ای خلیل
انبیا والملائکه بعضی گروه پیغمبران گواه باشید که من ثواب این شب را با امتان محمد بخشیدم پس
میکائیل گفت ای جماعت حاضران گواه باشید که من نیز ثواب امشب را با امتان محمد بخشیدم پس
اسرافیل یا معشر انبیا من شما را گواه کردم که ثواب تکبیرات امشب را با امتان محمد بخشیدم
آنگاه آدم صفی الله نوح نبی الله ابراهیم خلیل الله و موسی کلیم الله با صد و بیست و چهار هزار پیغمبران
و هفتاد هزار فرشته با یکدیگر آواز دادند و گفتند ای جبرئیل و میکائیل شما را گواه کردیم که هر آن
نور محمد ص ایجاد شده ایم ما هم ثواب امشب را با امتان محمد بخشیدیم پس جبرئیل امین بالهام
حضرت رفته وحی حاصل کرده باز آمد و آن هدیه بهشت آورد و گفت ای حاضران بشارت
باد شما را که حق تعالی میفرماید که شما هر کدام محبت من چیزی دادید و تحفه با امتان او
بخشیده اید و من که خداوند عالمیانم بخشنده و مهربانم امروز قیامت چندان
امت عاصی را بحضرت محمد ص بخشم که او من راضی و خوشنود شوی قوله تعالی لیغفر
لك ما تقدم من ذنبك و ما تاخر چون این گفتگو فارغ شدیم جبرئیل دست
مرا گرفت و از مسجد بیت المقدس بیرون آورد بر براق سوار شدم و براق پرهای خود را
بگشاد و در هوا پرواز کنان و تسبیح گویان میرفت تا در اندک زمانی
بر در آسمان اول رسیدیم که در آنجا حجابی دیدیم که سراسر آن عشرق و دنباله آن

بعزب

بعزب و عرض آن یکسر بجلوی و یکسر بسفلی بر زمین ترکستان بوده گفتم یا جبرئیل این
چیست گفت یا رسول الله از این عجایبات بسیار خواهی دیدن بدانکه اینی الحجاب
ابر گویند کرده زمهریر سرمای زمستان از اینست چون فصل زمستان میشود این حجاب
بزیر می آید و هوای تابستان متغیر میشود و درخت برگ میریزد و یخ و برف پیدا می
شود و هوا سرد گردد باز چون نوروز سلطانی بدین آید این حجاب آهسته آهسته بالا گیرد باز نزدیک
سماء دنیا از آنست که دنیا زنده هوا متغیر شود از سرما و گرما معتدل شود و هوا خوش
پیدا میشود و میوه ها گوناگون پیدا میشود پس گفتم یا جبرئیل مرا در میان حجاب
بر تا سیر کنم چون بر فتم حوض دیدم پر از آب زمهریر که درازی آن سیصد
ساله راه بوده و عرض دویست چهل ساله راه بوده و چهار رکن او را بزنجیر
ها بسته و چهار هزار فرشته بر و موکل بودند بس بحرهای عظیم بر می آش کرده
و خدا را سجده کردم و از آن حجاب بیرون رفتم پس جبرئیل دربان آسمان اول
را آواز داد که یا اسمعیل در بگشا که اینک مقصود زمین و زمان را آورده
آنگاه اسمعیل که دربان بوده در بگشود با خازنان مرا استقبال کردند و
سلام و تحیت بجا آوردند و گفتند مرحبا بك یا خیر خلق الله من
ولد آدم من آباء الطاهرین پس آواز صلوات ایشان را میشنیدم چون قدم

باندرون نهادم چه دیدم که سراسر زمین اورا از زر سرخ پر کرده بودند
فرشتگان مرا سلام و تحیت مینمودند و بر پرهای ایشان نوشته بود که
لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله و شادی میکردند و بلفظ خود
با یکدیگر میگفتند اینک آمد محمد آمد محمود آمد مخلص آمد خالص آمد
سراج آمد معراج آمد بشیر آمد نذیر آمد مصطفی آمد مقتدا آمد رشید آمد
سند آمد مهتر همه خلقان آمد پس آواز غلغله بر آسمان اول افتاد آن جمله
عجایبات خروسی دیدم که تن وی چون کاغذ سفید مثل اشتر وی و سر وی
از یاقوت سرخ و پایهایش از یاقوت سبز و منقارش از عقیق و پرهایش
چون پر طاووس صد هزار نقش نگار چشمانش چون گوهر شاهوار چنگالش چون
نقره خام و تاج بر سر وی بوده که نور وی همه آسمان را روشن ساخته و بر رکنهای تاج
از جواهر برق و منقاد و پرهای خروس بخط قدرت نوشته بود که لا اله الا الله محمد
رسول الله علی ولی الله و از بال تا بال هزار ساله راه بود و بر پیشانی وی بخط
قدرت نوشته ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین امنوا صلوا علیه و سلموا
تسلیما اللهم صل علی محمد و آل محمد و تسبیح آن این خروس بود که سبحان الله الملک آدم صفی محمد
القدوس ربنا رب الملائکة والروح
والروح داد آن وقت که خروس
اللهم آفرید آن خروس را و الهام شد تا روز قیامت باواز بلند بگوید که لا اله الا الله

علی ولی

علی ولی الله هذا خیر البریه پس آنگاه چون خروس بانگ بگوید آواز او بگوش خروسان دنیا برسد
همه بفریاد آیند آنگاه از جبرئیل پرسیدم کیفیت آن خروس گفت یا محمد این خروس موذن آسمانهاست
و هر روز چهل هزار تسبیح میکند فردای قیامت گوید بار خدایا ثواب خود را بامتان محمد بخشیدم
پس از آنجا گذشتم فرشته دیدم که نیم آن از برف و نیم از آتش بود نه برف آتش را و نه آتش برف را
گداختی و تسبیح آن این بود که سبحان الذی الف بین الثلج والنار پس از آنجا گذشتم و فرشته
دیگر دیدم که نیم از رحمت و نیمی از سیاست بود از جبرئیل پرسیدم یا جبرئیل گفت این فرشته
ایست که بر بارها موکل است از آنجا نیز بگذشتم گفتم یا اخی یا جبرئیل میخواهم بهشت و دوزخ را
ببینم جبرئیل گفت یا رسول الله سیر طبقات بهشت را در آسمان چهارم خواهی کردن و لیکن
در آنجا طبقات دوزخ را مشاهده کنی پس جبرئیل دست مرا گرفت و حجاب دوزخ بر درید
و دیدم آید که تمام آسمانها تیره و تاریک کرده یعنی دیگر رفتم آتشی را دیدم بغایت سهمناک
که زبانه میکشد چنانکه دیدم ترسیدم و گفتم اللهم اجرنا من النار بعفوک یا مجیب جبرئیل
بانگ بآتش زد و گفت ابعد یا نار من سید الابرار هذا النبی الرحمة و شافع الامة
پس دوزخ شوریدی آتش از بر گزید عالمیان و سرور نیکوکاران این پیغمبر رحمت است در روز
قیامت حق تعالی تو را از جهت دشمنان و مخالفان وی آفریده است چون آتش این
سخنان بشنید ترسید باز پس گردید نگاه کردم میان آتش تختی دیدم
نهاده با هیبت و سطوت نشسته جبینی بر جبینی زده از جبرئیل پرسیدم که این

کیست گفت این مالک دوزخ است نزد وی رفتم و سلام کردم جواب داد او از جبرئیل
پرسید که این همره تو کیست گفت این محمد عربی است و سید انبیا مالک دوزخ چون نام
مرا شنید از جای برخاست و گفت مرحبا بک یا خیر البشر مرا معذور دار که شما را نشناختم
پس گفت یا محمد بشارت باد ترا که خیر و خوبی در امتان تو نو بنو بینم زیرا که بر درهای دوزخ
نوشته که این دوزخ بر امتان محمد حرام است پس حضرت گفت یا مالک تمامی درکات
دوزخ را بمن نمای تا سیر کنم و قدرت حق تعالی ببینم پس مالک بگفت در دوزخ را بگشود
چنانکه عالم تیره و تاریک شد و هولی عظیم برخاست ناله و زاری دوزخیان بگوشم رسید
پرسیدم یا جبرئیل این چه صدا و غلغله جبرئیل نعره بزد که یا مالک درهای دوزخ را به بند
که محمد طاقت دیدن این حال نیست پس مالک درهای دوزخ داد و بست آتش دوزخ فرو
نشاند نگاه کردم شخصی را دیدم که بر بالای کرسی آتش نشسته و تمام اندام او میسوخت الا انگشتی
پس از جبرئیل پرسیدم که این کیست گفت این نمرود است که حضرت ابراهیم در آتش انداخت
حق تعالی آتش بر او گلستان کرد که چون تماشا رفت آن گلستان بدید انگشتی تعجب گفت الله
چه بزرگست خدای ابراهیم که آتش را بر بنده خود گلستان کرد آنگاه حق تعالی آتش را
کرد که زبان نمرود را نسوزد که یکبار الله اکبر گفت من چون این مژده را شنیدم خوش
حال شدم و گفتم الحمد لله که زبان امتان من همیشه بکلمه الله اکبر گویاست آنگاه گفتم یا جبرئیل
بهشت بمن نمای تا سیر کنم و عالم بگشاید جبرئیل گفت یا محمد بعد از این هم چند بالا

بهشت

بهشت است پس از آنجا گذشتم و میرفتم ناگاه از عرش مجید ندا بشنیدم یا محمد زمین را
آفریدم برای مسکن تو آسمان را آفریدم جهت رفعت تو و بهشت را آفریدم برای امت تو و در
میان آتش برق الفت دادم بمحبت تو و این هم آفریدم ببرکت تو زود بیا و بشنو
ای که شتافتم من چون این بشارت شنیدم سجده شکر بجا آوردم و از آنجا گذشتم بدر
آسمان دوم رسیدم جبرئیل در بکوفت خازنان گفتند کیست و در کوفتنی از بهر چیست
گفت من جبرئیل امینم آمدم و سید المرسلین را آوردم در بگشا در آسمان گشاده اند و تمام
فرشتگان آسمان استقبال من کردند و سلام و تحیت و درود فرستادند و گفتند مرحبا بک یا
سید المرسلین اسلم اسلم نگاه کردم در آن میان تختی دیدم از نور نهاده و فرشتها نیکو تر
و دو جوان نیکو صورت در بالا او نشسته من از جبرئیل پرسیدم که اینان چه کسانند گفت
ذکریا مغموم است و آن یحیی مظلوم است ایشان هر دو برخواستند بر من سلام کردند
و گفتند لبیک یا حبیب الله بشارت باد ترا که ملک هر شبانه روزی صد و شصت بار نظر
رحمت بر امتان تو میکند پس از ایشان بگذشتم فرشته دیدم که بر تخت نشسته بود
که پنجهزار دست داشت و بهر دستی دوازده هزار انگشت داشت از جبرئیل پرسیدم
که این کیست گفت این فرشته ناسی شمرائیل حساب قطرات باران نگاه کند در خرابه و
معموره و کوهها و بیابانها و صحراها و بستانها چند قطره باران میبارد گفتم سبحان الله ای ملک
این چه فهم است چون مرا بدید و گفت السلام علیک یا خیر البشر من جواب دادم

مقرب این همه حساب میدانی حساب باشد که از آن عاجز باشی گفت بلی یک حساب هست که من در
در شمردن آن عاجزم من فکر کردم که آیا کدام حساب است که وی نداند پرسیدم که آن چه حساب است
یا رسول الله بدانکه من بنده مومن نمازها فرض بجای آورد بر تو صلوات بفرستد یا نزده بار
صلوات بفرستد بیاید تصدیع میکشم تا حساب آن بجا آورم اگر دوازده بار بگوید دیگر نتوانم
بجا آوردم اگر صد سال فکر کنم میان شماره آن حسابها عاجزم پس از آنجا بگذشتم از عرش
مجید ندا آمد یا حبیب الله پیشتر آی گفتم و امتان گنه کار دارم خطاب حضرت عزت رسید
که غم مخور که من ایشان را غفارم و توی بخشاد پس از آنجا بگذشتم تا بدر آسمان سیم
رسیدم جبرئیل آواز داد که ای خازنان در بگشایید و استقبال بنمائید که اینک سید ثقلین
و فخر عالمین را آوردم و خازنان شادی کنان در گشادند و سلام فرستادند و دعا
و ثنا بجا آوردند و گفتند مرحبا بک یا محمد رسول الله ای برگزیده خدا و رسول پسندیده
در آنجا جوانی دیدم چون آفتاب طلعت فرشته سیرت آدم صورت در غایت حسن و جمال و طوق
از نور در گردن و تاج از زر سرخ بر سر نهاده از جبرئیل پرسیدم که این کیست گفت برادر طریقت
تو یوسف صدیق است چون مرا بدید از جای برخاست و سلام کرد و گفت مرحبا بک یا محمد
برانکه مشتاق جمال و آرزومند دیدار مبارک شما بودم زمانی باوی برابر بودم [?] و از آنجا بگذ
شتم آسمان چهارم رسیدم جبرئیل بشارت داد که ای خازنان در بگشایید که محمد عربی
می آید خازنان در گشادند قدم با اندرون آسمان چهارم نهاده ام چه دیدم که تمام پیغمبران و جمع

فرشتگان

فرشتگان پیشباز کنان استقبال کردند و طبقها نور نثار میکردند تواضع و تعظیم میکردند دعا
و ثنا گفتند که ای خاتم انبیا و ای زبده اصفیا ای برگزیده خدا و مقرب بارگاه کبریا و فخر موجودات [?] آمدی
مله [?] مرحبا مرحبا پس نگاه کردم عجایب بسیار و غرایب بیشمار دیدم از آنجمله شخصی دیدم محاسن
سفید که بر کرسی نور نشسته بود و ادب [?] برابر فرشتگان و غلطی [?] ایستاده اند از جبرئیل پرسیدم که این کیست
گفت این ادریس پیغمبر است چون مرا بدید از آنجا برخاست و سلام کرد و گفت مرحبا بک یا
خیر خلق الله بشارت باد ترا که بر درها و قصرها بهشت بخط قدرت نوشته شده لا اله
الا الله محمد رسول الله علی ولی الله پس سجده شکر بجا آوردم و از آن در گذشتم شخصی عظیم ا
لشان دیدم که با هیبت و صلابت بر بالای کرسی نشسته بر سر هیمناک [?] و یک پای در مشرق
یکپای مغرب و لوحی در دست گرفته و در آن می نگریست من گفتم یا جبرئیل نام وی چیست
گفت این عزرائیل است قابض ارواح آدم زادگان و بر ملک الموت نام است گفتم یا جبرئیل
مرا نزدیک وی بر چون پیش رفتم و سلام کردم جواب داد جبرئیل گفت یا عزرائیل تعظیم کن
مگر نمیدانی که این کیست این محمد مصطفی است و خاتم انبیا است و بنده برگزیده خداست
چون نام مرا شنید از جای برخاست و سلام کرد عذر خواست و بر روی من بخندید و گفت
مرحبا بک یا سید المرسلین یا خاتم النبیین بشارت باد ترا که خنده من بجهت آن است
که خبر خوبی دارم ترا که هشتهزار سال است که حضرت باری مرا بلطف خود
آفریده بر من نخندیده ام امروز الهام ملک علام چنان شده که بر روی شما مبارک خندیدم این سبب

خیر امتان توست یا محمد معذور دار که اگر یکساعت غافل شوم این بر من شمار دستم برود از آنجا
پرسیدم یا عزرائیل درین آسمان چهارم نشسته در این لوح نظر میکنی جان خلقان میستانی
عزرائیل گفت یا رسول الله حق تعالی مدت حیات و ممات خلقان در این لوح نوشته
هر کرا اجل قرار شد نام وی این لوح ناپدید گردد و در هر شهری و دیاری که باشد من
بامر حق تعالی جان وی را بستانم گفتم یا عزرائیل مرا از دیدن تو ترسی و هراسی در دل مستولی شده
آیا چه کسی را یارای دیدن تو گشته باشد عزرائیل گفت یا رسول الله من روی خود را بهم
کس ننمایم و هر کسی را اجل برسد دست خود را بر جانب وی افشانم و جان وی را بستانم اگر نه هیچ
کس را زهره بر دیدن من نباشد و اینک هفتاد هزار فرشته رحمت بر دست راست من ایستاده
بجهت قبض روح مومنان امت تو و اینک هفتاد هزار فرشته عذاب ایستاده اند در دست
چپ از بهر روح کافران و منافقان و مخالفان پس از وی گذشتیم گفتم یا اخی یا جبرئیل که درجات
درجات بهشت عنبر سرشت را سیر کنم جبرئیل دست مرا گرفت بدر بهشت آورد خازنان و حوران
و غلمان همه شادی کنان باستقبال من آمدند و بر جمال و با کمال من صلوات و تحیات فرستادند چون
داخل بهشت شدم از نثار و اشجار همه سلام کردند پس لذات بهشت را دریافتم و درجات هر یک
را بدیدم و تسبیح ملایک و انبیا را شنیدم و پیغمبران بمقامات خود دیدم آدم در طاعت
و نوح در حاجات ابراهیم در دعوات و اسمعیل در قربات و موسی در مناجات و عیسی در
حاجات هر یک صلوات میفرستادند بعد از آن ندا آمد از عرش مجید که یا محمد شتاب کن و زودتر

بیاکه

بیا که مشتاق دیدارم گفتم ملکا معبودا پادشاها آنها و امتان عاصی دارم خطاب
از جانب رب الارباب در رسید که همه ببخشید تا آنکه تو راضی و خشنود گردی و از
آنجا گذشتم بر در آسمان پنجم رسیدم خلقه در را زد خازنان در گشودند همگی سلام کردند
و گفتند مرحبا بک یا محمد عربی و هاشمی و در میان ایشان مردی کهن سال دیدم که وعظ میگفت
پرسیدم از جبرئیل که این کیست گفت هارون پیغمبر است پس هارون مرا در کنار گرفت و
سلام فرستاد و تحیت گفت بدین مضمون السلام علیک یا من تحرک بک زینة السموات بهجه تحیت
بر تو باد ای آنکه زینت دادی آسمانها را پس از هارون پیغمبر در گذشتم تا بر در آسمان ششم رسیدم
جبرئیل در بکوفت خازنان در بگشودند و سلام کردند و آن فرشتگان در میان شخصی دیدم که کلاهی از
نور بر سر و قبه از قدرت در بر کرده با تفکر نشسته بود از جبرئیل پرسیدم که این کیست گفت این موسی
کلیم الله است چون مرا بدید از جای برخاست و تعظیم و گفت السلام علیک یا سید الانبیا
ذات مرا حجت مبارک باد صفات ترا در توریه خواندم و نامت ما دام خواندم و دیدار
و آرزوی امت تو کردم مرا این دولت روزی نشد موسی عذر بسیار خواست همچنان میرفتم
و کلمات هر یک میشنیدم تا بر در آسمان هفتم رسیدم جبرئیل در بکوفت گفتند کیست جبرئیل
گفت منم پیک رب العالمین امام و پیغمبر آخر الزمان آورده ام از این سخنان شور غلغله آسمان
هفتم افتاد و خازنان تسبیح گویان در گشودند و هشتصد هزار فرشته را که همه جامهای سبز پوشیده
و تاجها از نور الهی بر سر نهاده و بر قبه تاج نوشته لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله [illegible]

فرشتگان مرا در بر گرفته طبقهای نور نثار کردند تا جبرئیل مرا بسدرة المنتهی رسانید و بر بالای
کرسی نشانید و فرشتگان رحمت فوج فوج می آمدند و سلام علیک می گفتند و خوشنودی
مینمودند پس جبرئیل براق را آورد و مرا سوار کرد و عذر خواهی مینمود گفت یا محمد بسلامت
برو و سعادت باز آی من غمگین شدم و گفتم ای جبرئیل چه فکر داری که عذر می آوری
و مرا تنها میگذاری گفت یا رسول الله تا اینجا مقام منست و بالاتر آمدن می زیانست
بعزت جلال و خداوندگار قسم که اگر یکقدم پیشتر آیم پر و بالا ام میسوزد چون علاج
ندیدم با براق سوار شده رو براه نهادم و نمیدانستم که کجا میروم ناگاه از عرش
ندا آمد که یا محمد اذن منی یعنی نزدیک آی من چون این ندا شنید با دل خرم می
رفتم بمقام اعلا علیین رسیدم براق نیز از رفتار باز آمد چون فرود آمدم و نیک
نگریستم براق را ندیدم پس وقت برمن اثر کرد نه راه رفتن و نه جای باز گردیدن نگاه
کردم در عالم قدس صحرای وسیع دیدم پس ندا رسید یا محمد چند گام محبت ما پیاده بیا
چون این ندا شنیدم روح تازه شد و ذوق بر سرم افتاد کمر خود را محکم بستم و قدم پیش
نهاده ام پاره راه رفتم چه دیدم که بیست هزار فرشته مقرب می آمدند و میکائیل لجام
براق گرفته بیاورد و بار دوم مرا بگرفت و سوار کرد و آن بیست هزار فرشته بملا اعلی یکایکم
تا در اندک زمانه از دوازده حجاب بگذشتم که از یکحجاب تا انجا دیگر پانصد ساله راه
بود اول حجاب قدرت دوم حجاب عظمت سیم حجاب قوة چهارم حجاب هیبت پنجم حجاب

جبروت

جبروت ششم حجاب ملکوت هفتم حجاب رحمت هشتم حجاب مغفرت نهم حجاب مملکت
دهم حجاب کرامت یازدهم حجاب سعادت دوازدهم حجاب رفعت چون ازین حجابها گذشتم
بعرش مجید رسیدم چون عرش را بدیدم هرچه قبل از این دیده بودم همه حقیر ماند و از
نموده چون بالا بدیدن عرش نهاده ام که بسیار نور آوردند او را بگوشم رسید که یا حبیب الله خیر
مقدم فرمای و بر راحت بنشین پس فرود آمدم و بر کرسی نور نشستم و زبانم در دهانم خشک شده بود
سر بالا کردم قطرات آب باران رحمت از عرش مجید میچکید و بر دهانم رفت زبانم کشاده کردم
گفتم الحمد لله رب العالمین و الاء و النعماء ندا آمد که یا محمد ثنا را بگوی گفتم التحیات و
الصلوة التالیات الزاکرات الطاهرات الطیبات لله تعالی و تقدس و تبارک و تعظم
پس خطاب آمد اذن منی یعنی که نزدیکتر ای ای محمد گفتم آمدم ای احد گفت بیا
ای سید گفتم آمدم ای صمد گفت بیا ای مهتر گفتم آمدم ای اکبر گفت بیا ای مختار گفتم
آمدم ای غفار گفت بیا ای حبیب گفتم آمدم ای محبوب گفت بیا ای مصطفی گفتم آمدم
یا مولا انگاه خواستم که بر زمین عرش بنشینم عرش بلرزید من ترسیدم که تا نعلین روا
نبود خواستم که نعلین بیرون کنم ندا آمد که حبیب من نعلین بیرون مکن و قدم بر
عرش نه تا زینت یابد آرام گیرد بمثل این عجب حالتست که خطاب بموسی رسید فاخلع
نعلیک انک بالواد المقدس طوی یعنی یا موسی نعلین خود را بیرون کن و بکوه طور آی و
محمد را گفت که نعلین خود را بر عرش نه از غبار زینت یابد در آنجا موسی انکوه شرف

میخواست و در آنجا عرش از نعلین محمد زینت می طلبید موسی را فرموده که نعلین
از پا بیرون کن تا برکت طور بقدم تو رسد که محمد را فرمود که نعلین بر عرش
نه تا برکت نعلین تو بعرش رسد وَمَا مِنَّا مَقَامًا مَحْمُودًا آنگاه حضرت رسالت پناه
فرمود که زبان بر کشادم و در بساط کمال بزبان سوال با ملک متعال ذو الجلال
سخن در آمدم در حال پرده پیش من بیاء بخشد چنانچه هیچ نمیدیدم
و هر سخن که میگفتم از پس آن پرده جواب میشنیدم ندا آمد که ایها الناس
مع الجائع ای گرسنه از راه دور آمده حالا طعام کر تناول کن باتو کا ندارم
من عاجز گشتم که ناگاه از پس پرده سفره با شیر لطیف و دو سیب پیرون
آمد سر بر زمین نیاز نهادم و گفتم ملکا معبودا پادشاها تو دانائی
و حال مرا میدانی که هرگز طعام تنها نخورده‌ام و با برادر علی المرتضی
موافقت و مشارکت کرده‌ام ندا آمد که یا محمد طعام تناول کن که اینک
رفیق تو میرسد پس دست دراز کردم و گفتم بسم الله الرحمن الرحیم الرزق
من عند الله یک لقمه برداشتم بر دهان گذاشتم ناگاه از پس پرده غیب
دست با من موافقت نموده چنانچه من سه لقمه تناول کردم آن دست
دو لقمه برداشت بعد از آن گفتم الحمد لله انعم الینا حمد الهی بجا
آوردم ناگاه آن کاسه غایب شد و از آن دو سیب یکی من برداشتم و یکی

الی درج

آن دست پس بحقه بر داشته شد پس ندا آمد که یا احمد چه میگوئی گفتم الهی
تو دانائی و بینائی از امتان عاصی دارم و از گناه ایشان شرمسارم ندا آمد که یا
احمد من ارحم الراحمینم بحرمت تو مهربانترم گفتم الهی امتانم گناه بسیار
کنند ندا آمد که من غفارم همه را بتو بخشیدم و آمرزیدم بشرط آنکه نافر
مانی نکنند و امری که فرموده‌ام بجا آورند گفتم الهی طاعت ایشان اندکیست
ندا آمد عمل اندک ایشان بسیار قبول کردم گفتم الهی امتانم از دوزخ ترسا
نند گفت بحرمت تو همه را نجات دادم گفتم الهی امتانم خواهان بهشت
شد ندا آمد که بر نیکوکاران امت تو ارزانی دارم گفتم الهی امتانم
چه طاعت کنند که رضای تو در آن باشد ندا آمد که هر شبانه روزی پنجاه
رکعت نماز گذارند تا از ایشان خوشنود باشم گفتم الهی آدم صفی را بهشت
دادی و توبه او را قبول کردی و ملایک را سجودی فرمودی و ابراهیم را
خلیل حق ندی و آتش را بر او گلستان کردی مرا چه دادی موسی را
عصا و ید بیضا دادی و بر فرعون ظفر کردی و او را کلیم خود ساختی مرا چه
دادی پس ندا آمد که یا محمد بدانکه هر چه انبیا را دادم ببرکت تو بود اگر
آدم را بهشت دادم بحرمت تو بود و اگر نوح را نجات دادم بدعوت
تو بود اگر ابراهیم را خلت دادم بحرمت تو بود و او را خلیل خواندم

ترا حبیبت واگر موسی را عصای ید بیضا دادم وترا براق بهر معراج
سوار کردم موسی را در کوه طور سخن گفتم با تو در عالم نور سخن میگویم
اگر موسی را احیاء موتی دادم در پیش بنی اسرائیل کشته برهنه را سخن
در آوردم یا محمد هرچه ایشانرا دادم ترا از آن زیاده کرده ام اول ترا
با نام خود بر شاخهای عرش نوشته ام اگر کسی هزار بار بگوید که لا
اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله نام ویرا از جریده مسلمانان
بنویسم نور ترا در پیشانی آدم نهادم و از آن بنوح و از آن با ابراهیم
پس باسمعیل و از آنجا به پیشانی عبد الله آوردم از صلب عبد الله
ببطن آمنه جای دادم و در شب ولادت تو جمیع بتانرا شکستم و نگونسار
کردم و این همه بسبب حرمت تو بود و آسمان و زمین و عرش و کرسی
و لوح و قلم و شمس و قمر و کواکب و افلاک همه را از نور پاک تو آفریدم
و جبرئیل را امشب رکابدار تو کردم و همه انبیا و ملایک را بتو اقتدا
فرمودم و جمیع کاینات را مسخر تو کردم و سیادت و نبوت و سخاوت
و فصاحت و علم و حلم و حسب و نسب بتو کرامت فرمودم و خلعه و جا
کرنشین و برادر و وصی برآمدی بتو ارزانی فرمودم و او را ولی
خود خواندم و مظهر العجایب گردانیدم و فرزندان ویرا رهنمای خلقان

کردم وزهدی

کردم و زهد و علم و تقوی و حلم و شجاعت و طهارت و عصمت را
صفت ایشان کردم و بهشت را برای ایشان ساخته ام و دوزخ را
برای دشمنان ایشان آفریده ام و لوای حمد بدست ایشان دادم و
ایشانرا ساقیان حوض کوثر کردم یا محمد امشب ترا رتبه دادم که هیچکس
ندادم و ترا از خانهٔ امتان بیرون آوردم و به بیت المقدس رسانیدم
و از هفت آسمان گذرانیدم و بمقام قاب قوسین رسانیدم و پیوسته
با تو سخنان گفتم و شنیدم یا محمد ترا اصناف حمیده دادم مثل خلق و کرم
و عزت و رفعت و جمال و کمال و علم و حلم و کلام و مقام آنچه بتو ارزانی
داشته ام هیچکس از انبیا ندادم یا محمد از تو طاعت از من قبول از تو
شفاعت از من اجابت از تو معصوم از من بخشش و سرور یا محمد
جهانیان آن کنند که من گویم و من آن کنم که تو گویی و عالمیان رضای
من جویند و من رضای تو بعد از آن کمالات و بشارات بوده که
نود هزار کلمه بمن تعلم کردم سی هزار را افشا یعنی در میان خلقان آشکار
بگوی و سی هزار را اخفا با اختیار خواهی بگوی و خواهی نگوی
پس سجدهٔ شکر بجا آوردم ندا آمد که یا محمد عرش را خلعت عزت
بپوشان گفتم الهی آن چیست ندا آمد که آن دو رکعت نماز است

برفرف سوار کرد

پس نماز کردم شکر باری تعالی بجا آوردم و رخصت حاصل کردم همان بیست
هزار ملک بیامدند میکائیل مرا بر رفرف بنشاند هر که هزار دوازده حجاب
بگذرانیدم و باسمان هفتم اعلا علیین رسانیدند آنجا براق را دیدم
ایستاده و از فراق من آب از دیده کشاده تواضع کنان شکم بر زمین نهاده
و از رفرف حق فرود آمدم و از براق نشستم و آن فرشتگان مرا دعا کفتند و باز کشتند
تا بسدرة المنتهی رسیدم جبرئیل را دیدم کفت معراجت مبارک باد تا آسمان چهارم
با انبیا و تمام بدید و تحیت از ایشان شنیدم حضرت موسی ع پیش آمد
کفت یا محمد حق تعالی بتو و امتان تو چه عطا فرمود کفتم الحمد لله رب ا
لعالمین هرچه خواستم عطا فرمود و امتانم آمرزید و ایشان را بمن بخشید
و قلم عفو بر کناه ایشان کشید هرچه دلم در طلبش شتافت در پس این پرده
نهان بوده یافت یا موسی از جمله تکالیف پنجاه رکعت نماز بر امتان من
واجب ساخته یعنی شبانروزی بجای آورند حضرت موسی ع کفت
یا رسول الله امتان تو ضعیفند و طاقت این طاعت ندارند ببایست
که از حق تعالی تخفیف طلب نمای حضرت رسالت پناه ص کفت شرم دارم
موسی ع کفت یا رسول الله حاجت مرا روا کن باز کرده و از حق تعالی
تخفیف نمای چون شنیدم چاره ندیدم باز کشتم در اندرون زمانی خود را

بقاب قوسین

بقاب قوسین رسانیدم مناجات کردم که الهی امتان ضعیف و ادم طا
قت این طاعت ندارند پس او پیغام موسی ع کذرانیدم ندا آمد که حا
جت موسی ع را دادو اکردم و چهل رکعت نماز قرار دادم باز کشتم خود را
بکنار موسی ع رسیدم کفتم با موسی علیه السلام حق تعالی چهل رکعت
نماز قرار داد کفت یا رسول الله امتان تو طاعت ندارند و از عهده در نیاید باز کرد تخفیف
طلب همچنین حضرت رسالت مرتبه بدرگاه کبریا فرستاد تا انکه حق تعالی بر پنج
وقت به هفده رکعت قرار داد که هر شبانه روزی بخضوع و خشوع
به هفده
بگذارند که من پنجاه رکعت قبول دادم از این مژده شادمان کشتم
و موسی را بشارت دادم و شاد شد پس نوبت مرا به بهشت بردند
و حوران و غلمان و قصرها و غرفها و درخت طوبی را تماشا کردم و جای مرا
و اولاد مرا بمن نمودند اهل بهشت هم بذکر الله مشغول بودند و انکا پرده
از پیش من برداشتند و احوال حشر و نشر در روز قیامت و ثواب و عقاب
همه خلقان و پیغمبران و امتان ایشان بمن عرض کردند چه دیدم پیغمبری آید
با دو نفر یا سه نفر و پیغمبری با پنج نفر و بسیار پیغمبران تنها می آیند انکاه ا
متان بمن عرض کردند که از مغرب تا بمشرق صفها کشیده زبانها بحمد الله
کشوده چون بر احوال ایشان مطلع شدم سجده شکر الهی بجا آوردم

در حضرت مراجعت حاصل کردم بمان بیست هزار ملک بیامدند میکائیل مرا
بفراق دوازده حجاب بگذرانیدم و بآسمان هفتم اعلا علیین رسا
نیدم انجا براق آدیدم سوار شدم بیک الطرفة العین خود را در خانه امهانی دیدم و جبرئیل
مراد عا ثنا گفت و بمقام خود رفت پس انگاه سرور کاینات از معراج مراجعت نموده
و بمنزل خود نزول فرمود هنوز از شب یکساعت باقی مانده بود پس کلیم بچیده و ساعت
بیدار آمید صبح طلوع نموده بلال بانک نماز گفت و انحضرت بیدار شد و وضو تازه کرده بمسجد
درآمد و نماز بجماعت گذارد پس چون فارغ شد پشت مبارک بمحراب داد امیرالمؤمنین
برخاست و گفت یا رسول الله معراجت مبارک باد سید مختار ازین گفتار او تعجب و تبسم کرد
گفت یا علی تو چه دانستی که من امشب بمعراج رفته ام حضرت امیرالمؤمنین گفت بحق
آن خدای که ترا براستی و درستی بخلق فرستاده که از جمیع حالات و حرکات تو واقفم بعد
رت حق سبحانه و تعالی پیغمبر گفت نشانه ده بمن که شاه ولایت دست مبارک بر
عمامه نهاد دان سیب ها بوی داد پیغمبر چون آن سیب را دید تعجب کرد دیده حضرت
امیرالمؤمنین در کنار گرفت و گفت یا علی لحمک لحمی و جسمک جسمی من و تو هر
دو یکیم و اسرار بسیار است حضرت رسالت پناه حدیث معراج بیان کرد و داد
انجمله افتاد که پیغمبر امشب بمعراج رفته است و با حق تعالی سخن گفته است
و شنیده است این خبر بابوجهل ملعون رسید بلرزید و خشمش شد برخواست

بپیش پیغمبر

پیش پیغمبر آمد و گفت یا محمد ازین چه خبر داری که این زمان از آسمان سخن
میگوی این چه سحر است که بنیاد کرده حضرت گفت لعنت خدا بر تو و بر جمیع
ساحران باد من ساحر نیستم بلکه حق تعالی بقدرت کامله و حکمت شامله مرا باسمان
برده تا صنایع و بدایع او را مشاهده کنم اهل قریش گفتند یا رسول الله کاروان
ما بجانب شام رفته بوده چون بیاید خبر از ایشان معلوم کنیم حضرت فرمود
ان کاروان را امشب دیدم در فلان بادیه شتری گم کرده بودند و تشنگی
بر من غالب شده بود از کوزه ایشان اب خوردم مرا گفتند چه کسی گفتم غریبم
در شهر مکه ام ایشان با یکدیگر گفتند محمد ابو طالب میگوید که من پیغمبرم استخاره
میکنم اگر آن برحق است ما شتر خود را بیابیم پس جبرئیل را وحی رسید که شتر ا
یشان را بدست ایشان داد کاروان که شتر خود را دیدند گفتند برحق است
بانحضرت فرمود که ای اهل قریش نشان دیگر بگویم ان کاروان چهار
صد و هفتاد هفت نفرند و بیست چهل شتر بار دارند با صد
و سی اسب و کسی از ایشان بر یک شتر سوار بودند ناگاه شتر
برمید هر دو بیفتادند یکی دست شکست و پنج روز که بگذشت
روز ششم اول طلوع افتاب بشهر داخل میشوند مردم قریش
با خود گفتند که این سخن را امتحان کنیم اگر راست است پیغمبر



حست و معراجت راست است چون پنج روز بگذشت روز ششم تمام
قبیله قریش بر پشت بام خانها بر آمدند و منتظر کاروان بودند
چون وقت طلوع افتاب رسید اثری کاروان ندیدند
طلحه و زبیر و سعد و ابو لهب و ابو جهل این پنج ملعون شادمان
شدند که محمد دروغ گوی شد اینک طلوع افتاب نزدیک شد
و کاروان نیامد پس سخنان معراج او دروغست در کشف الغمه
آورده اند که انروز حق تعالی امر فرمود تا افتاب دیرتر بر آید تا
کاروان بشهر مکه رسید و گفتار سید مختار دروغ نباشد پس
کاروان بشهر مکه داخل شد و افتاب طلوع نمود و مرد قریش پیش کاروان
رفتند و نشانها را پرسیدند تمام بود و اهل کاروان گفتند که محمد
راست گفته است و پیغمبر بر حق است و معراج ان درست است
و هیچ خلافی نیست بعضی تصدیق نمودند و ایمان آوردند
و بعضی دیگر دشمن پیغمبر بودند که گفتند حدیث معراج
دروغست انکار کردند بدروغ پیوستند باتمام رسید معراج
نامه حضرت جناب پیغمبر صلی الله علیه واله کتبه الودة داماد و مستغرق
دریای عصیان الله وردی ابن کربلایی محمد حسن حکم بادی بتاریخ نهم
ربیع اول سنه ۱۲۳۱

۴۵ برگ

تاریخ تولد نور چشم محمد اسماعیل
فی شهر ذی حجه در غره ماه نوبر
در شب دو ساعت مانده بصبح
قدمش مبارک باشد بحق محمد و اله
سنه ۱۲۸۴

تاریخ تولد نور چشم [illegible] حاجی محمد
فی شهر قربان ۲ دوشنبه
یک ساعت آفتاب مانده
قدمش مبارک باشد
بحق محمد و اله سنه ۱۲۸۱

در غربت اگر مرگ بگیرد بدن من
آیا که کند قبر که دوزد کفن من
تابوت مرا جای بلندی بگذارید
تا باد برد بوی مرا بر وطن من

این نوشتم تا بماند یادگار
من نمانم خط بماند روزگار

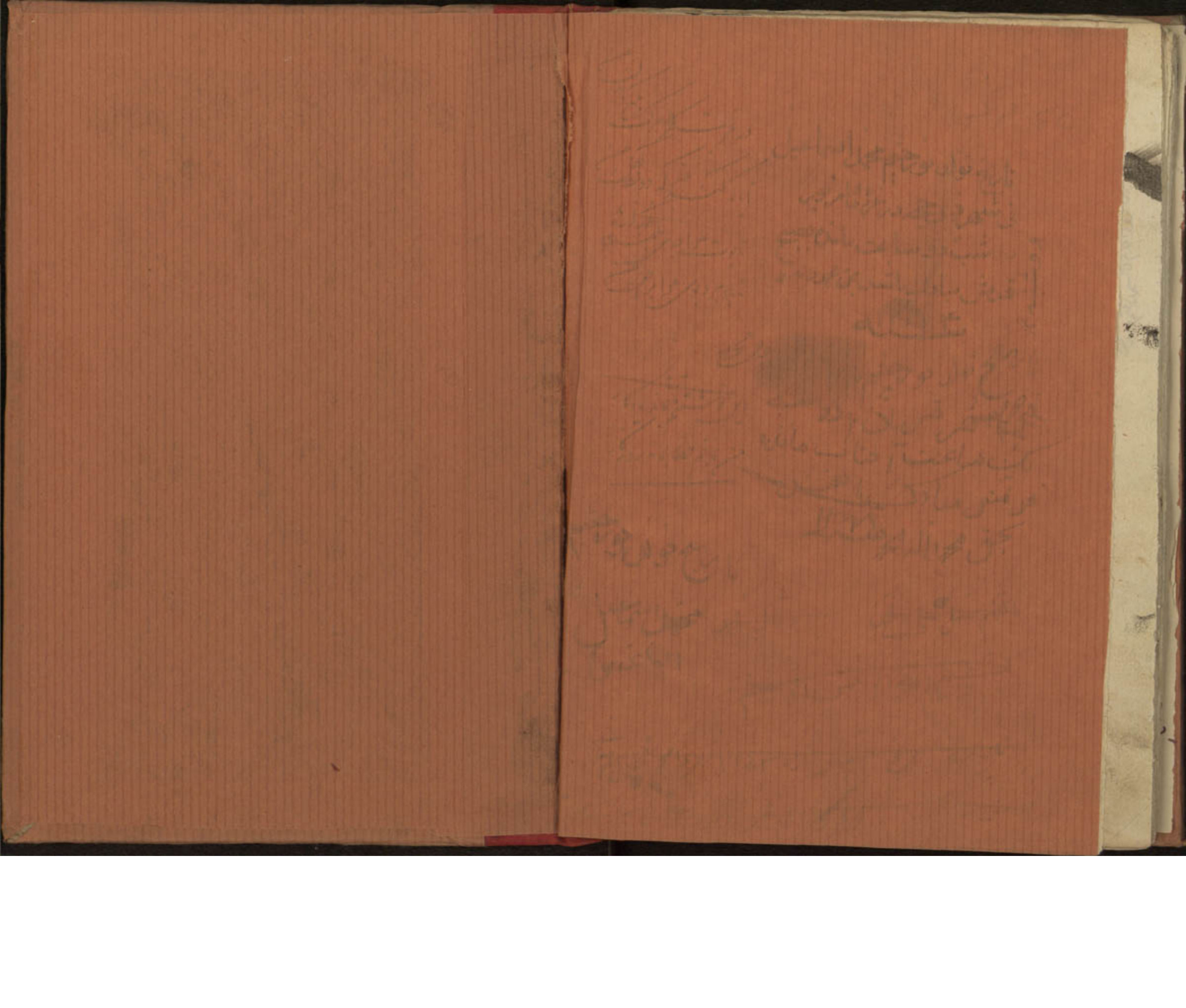
تاریخ تولد نور چشم

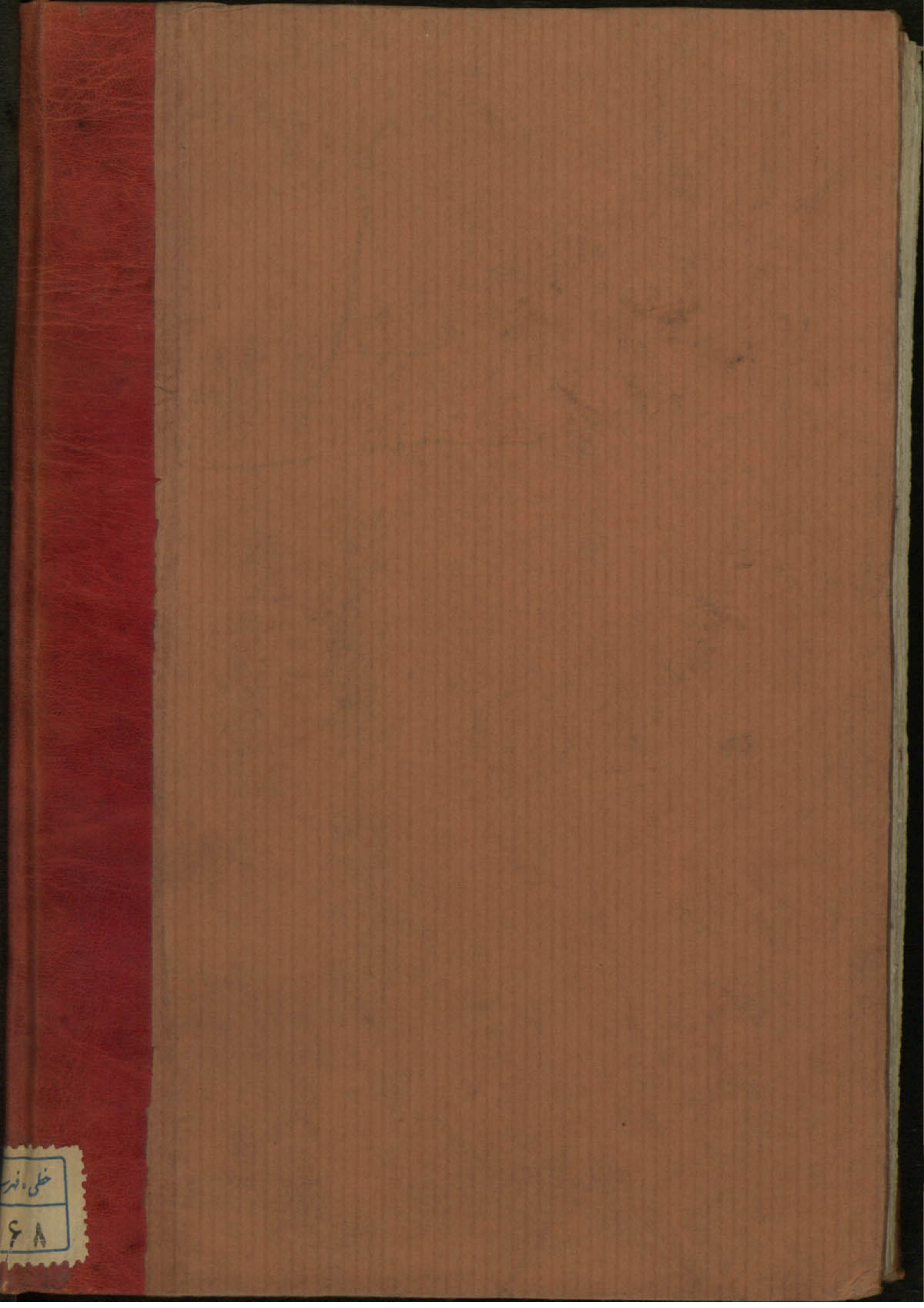
اللهم صل علی محمد و آل محمد

محمد اسماعیل
الداعی

بسم الله الرحمن الرحیم

تاریخ تولد نور چشم محمد ابراهیم ۱۲۹۵ در ذی الحجه الحرام شد
قدمش مبارک باشد بحق محمد و آل محمد روز [illegible]




خطی
۶۸